

Dictionary of the Bakharz Peasant Society

Abdalraouf Nasiri Jowzeqhani^{1*}

1. Department of History, Farhangian University, Tehran, Iran.

Received: 2025/12/03

Received in revised form: 2026/02/09

Accepted: 2026/02/20

Published: 2026/03/21

Abstract

. The ancient Bakharz peasant community in Greater Khorasan has its own dictionary; the present study, which is of a fundamental type and aims to examine the dictionary of names and terms of the Bakharz peasant community, seeks to answer this main question: How has the dictionary of the peasant community been formed in the biogeography of Bakharz? The method of the present study is a combination of descriptive-analytical methods, relying on folk literature and oral history. The author has prepared the present study based on the cognitive experiences he has of the culture of the ancient Bakharz people. The findings of the study indicate that the dictionary of the ancient Bakharz peasant community is very rich, having been formed under the influence of its biogeography. The naming of many settlements and its chronological terms and indigenous knowledge is influenced by geography. In addition, under the influence of the biogeography of Bakharz, a specific literature and legal system have emerged that affect the lives of the people. The Bakharz peasant society is a model of Iranian societies that, under the influence of its biogeography, has formed its own unique vocabulary, which is interconnected with water and development.

Keywords: Bakharz, Dictionary, Biogeography, Peasant Society

Cite as: The Transformation of Educational Components in the Seljuk Period and the Renaissance of Culture in the Ilkhanate Era. Iranian History of Culture. 2026; 3(1): 201-234.

Owner and Publisher: University of Tabriz

Journal ISSN (online): 3060-8066

Access Type: Open Access

DOI: 10.22034/ihc.2026.70515.1126

*Corresponding Author: Assistant Professor History Education Department Farhangian University, Tehran, Iran
abdorraoufnasiri@cfu.ac.ir

فرهنگ‌نامه جامعه‌ی دهقانی باخرز

عبدالرئوف نصیری جوزقانی^{*۱}

۱. گروه آموزش تاریخ، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۲ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۱ انتشار: ۱۴۰۵/۰۱/۰۱

چکیده

جامعه‌ی دهقانی باخرز کهن، در خراسان بزرگ دارای فرهنگ‌نامه‌ی خاص خود است؛ پژوهش حاضر که از نوع بنیادین است، و هدف آن بررسی فرهنگ نام‌ها و اصطلاحات جامعه دهقانی باخرز است؛ در پی پاسخ به این سؤال اصلی است: در جغرافیای زیستی باخرز فرهنگ‌نامه جامعه دهقانی آن چگونه شکل گرفته است؟ روش پژوهش حاضر ترکیبی از روش توصیفی - تحلیلی، متکی بر ادبیات عامه و تاریخ شفاهی است. نگارنده بر اساس زیسته‌های شناختی که از فرهنگ مردمان باخرز قدیم دارد، به تنظیم پژوهش حاضر پرداخته است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که فرهنگ‌نامه جامعه دهقانی باخرز کهن بسیار غنی است که تحت تأثیر جغرافیای زیستی آن شکل گرفته است. نام‌گزینی بسیاری از آبادی‌ها و اصطلاحات گاهشماری و دانش‌های بومی آن تحت تأثیر جغرافیا است. علاوه بر آن، تحت تأثیر جغرافیای زیستی باخرز، ادبیات و نظام حقوقی خاصی بوجود آمده که زندگی مردم از آن متأثر است. جامعه‌ی دهقانی باخرز الگویی از جوامع ایرانی است که تحت تأثیر جغرافیای زیستی آن، فرهنگ‌نامه‌ی خاص آن شکل گرفته است که با آب و آبادانی در آن به هم پیوسته است.

کلیدواژه‌ها: باخرز، فرهنگ‌نامه، جغرافیای زیستی، جامعه دهقانی

نحوه ارجاع: " فرهنگ‌نامه جامعه‌ی دهقانی باخرز ". تاریخ فرهنگ ایران. ۱۴۰۵: ۳(۱)، ۲۳۴-۲۰۱

صاحب امتیاز و ناشر: دانشگاه تبریز

شاپای الکترونیکی: ۸۰۶۶-۳۰۶۰

نوع دسترسی: آزاد

DOI: 10.22034/ihc.2026.70515.1126

سرزمین ایران جغرافیایی وسیعی را شامل می‌شود که در هر بخش از آن، فرهنگ‌نامه‌ی خاصی وجود دارد. در فرهنگ‌نامه‌ی هر جغرافیایی، ما شاهد غنای خاص فرهنگی هستیم که تحت تأثیر جغرافیا در تاریخ و تمدن ملت‌ها ظاهر شده است از جمله جامعه‌ی ایران که تمام وجوه زندگی ایرانیان را تحت تأثیر خودش قرار داده است؛ به همین تناسب نام‌گزینی بسیاری از آبادی‌های آن از جغرافیا متأثر است. زبان و گویش‌های محلی هر منطقه که از وجوه فرهنگی آن است، بخشی از غنای خود را از فرهنگ‌نامه‌ی آن گرفته‌اند. واژگان کشاورزی، گاهشماری، آب و هوایی رایج در فرهنگ شفاهی هر منطقه از وجوه تاریخ فرهنگ آن سرزمین است که متأثر از جغرافیایی زیستی آن است که باخرز خراسان نیز که به زبان فارسی دری سخن می‌گویند، از این امر مستثنی نیست. نام‌گزینی آبادی‌ها، فعالیت‌های انسانی، ناهمواری‌ها، پدیده‌های آب و هوایی، ابداعات و اختراعات بشری و غیره از مباحث مهمی است که در بستر جغرافیای زیستی هر جایی ادبیات، فرهنگ و نظام حقوقی ویژه‌ای را ایجاد کرده است. در این پژوهش نگارنده فرهنگ‌نامه جامعه دهقانی باخرز کهن خراسان بزرگ را بررسی و تبیین کرده است. پژوهش از نوع بنیادین است که در تنظیم آن از فرهنگ، تاریخ و ادبیات شفاهی باخرزیان کمک گرفته شده است و نگارنده که خود عضوی از این فرهنگ است و در دامان جغرافیای فرهنگی باخرز کهن رشد و نمو یافته است، و به فرهنگ آن اشراف کافی دارد، ضمن بهره‌بردن از زیسته‌های تجربی خویش، تا حد امکان از ادبیات و تاریخ شفاهی منطقه نیز بهره برده است. در پژوهش حاضر به طور تخصصی نگارنده نخست با ذکر وجه تسمیه باخرز، در ذیل آن آبادی‌های مهم باخرز کهن را بررسی کرده و سپس از طریق بیان فرهنگ‌نامه کشاورزی، آب و هوایی و گاهشماری باخرزیان سعی نموده است تأثیر جغرافیای زیستی آن را در شکل‌گیری فرهنگ‌نامه جامعه دهقانی باخرز بررسی کند. سؤال اصلی پژوهش این است: در جغرافیای زیستی باخرز چگونه فرهنگ‌نامه جامعه‌ی دهقانی آن شکل گرفته است؟

پیشینه و روش تحقیق

پژوهشگران قلمرو فرهنگی باخرز چون مشایخی (۱۳۸۸) در کتاب فرهنگ مردم تایباد و باخرز، مودودی در کتاب‌های گزیده‌ای از ادبیات شفاهی تایباد (۱۳۸۴) و میراث شفاهی شرق خراسان: گزیده گنجینه شفاهی تایباد (۱۳۹۱)، صفری (۱۳۹۴) در کتاب هزار و یک ترانه روستایی باخرز، و خزاعی (۱۳۸۱) در کتاب افسانه‌های خراسان - تایباد و نصیری و همکاران (۱۳۹۸) در کتاب زبان دری زبان مادری مردمان باخرز قدیم، به برخی از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های جامعه دهقانی باخرز در ضمن معرفی ادبیات شفاهی تایباد و باخرز اشاره کردند. تاکنون به طور تخصصی کسی به بررسی فرهنگ‌نامه جامعه‌ی دهقانی باخرز نپرداخته است. روش پژوهش حاضر ترکیبی از روش توصیفی - تحلیلی، متکی بر ادبیات عامه و تاریخ شفاهی است.

فرهنگ‌نامه باخرز

وجه تسمیه باخرز

مقاله پژوهشی

باخرز یکی از ولایات مهم و کانون‌های قدیمی مدنیت در خراسان بزرگ است. منابع نام این ولایت را به اشکال مختلفی چون: باخَرَز (الذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۴۳، ۲۸۰، البلدان، ۱۴۱۶: ۶۱۱، انساب، ۱۳۸۲ق: ج ۲، ۱۶)، بادهَرَزَه (محل باد) (یاقوت حموی، ۱۹۹۵م: ج ۱، ۳۱۶؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۴۹: سی‌وسه)، گواخَرَز (گواخَرَز) (مقدسی، ۱۴۱۱: ۳۵۱؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸م: ج ۲، ۴۲۷، ۴۵۵؛ اصطخری، ۲۸۳؛ ادریسی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ۴۶۲) ذکر کرده‌اند. ظاهراً گواخَرَز گویش بلوچی است (سیفی‌هروی، ۱۳۸۵: پاورقی ۲۰۲).

یاقوت حموی (۶۲۶م) درباره‌ی وجه‌تسمیه و ریشه‌ی لغوی باخرز می‌نویسد: باخرز ولایتی وسیع است با قریه‌ها و روستاهای بزرگ که در اصل بادهَرَزَه نامیده می‌شده (کوره ذات قری کبیره و اصلها بادهَرَزَه) که یک لغت پهلوی است زیرا محل وزش بادهای هَرَز و نامنظم بوده است. شامل یکصد و شصت و هشت آبادی و مرکز آن قصبه‌ی مالین بوده است (یاقوت حموی، ۱۹۹۵م: ج ۱، ۳۱۶؛ بغدادی، ۱۳۷۳ق: ج ۱، ۱۴۸).

در ظاهر با توجه به موقعیت جغرافیایی ولایت باخرز کهن که شامل منطقه‌ای کوهستانی و دشت است و محل وزش بادهای شدید و نامنظم، این صحیح می‌نماید؛ اما دو احتمال دیگر درباره نام‌گزینی باخرز می‌توان یافت؛ نخست اینکه «گواخَرَز» ترکیبی از دو کلمه‌ی «کوه» و «باخرز» است که با هم می‌شود سرزمینی که دارای کوه است، و این نکته زمانی تقویت می‌شود که امروزه کوه‌های باخرز که به کوه‌های «سَرخَر/ سَرغَر» مسمی است، مشهورند. دوم این که اگر به محصولات ولایت باخرز قدیم توجه کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که نام باخرز و بسیاری از آبادی‌های آن ارتباط تنگاتنگی با باغ و محصولات باغی داشته و دارد. یکی از محصولات باغی غالب در باخرز، باغات رَز آن است. به نظر می‌رسد وجه‌تسمیه باخرز از ترکیب دو کلمه‌ی «باغ» و «رَز» گرفته شده و در اصل این کلمه «باغِ رَز» به معنی باغِ انگور بوده است که به مرور در فرهنگ شفاهی باخرزیان به «باغَرَز» و سپس به «باخَرَز» مسمی گردیده است چنان که در فرهنگ شفاهی باخرزیان، کوه‌های سرحدی باخرز با خواف که «سَرغَر» نام داشته، که ترکیبی از کلمه‌ی «سَر» که مخفف شده‌ی «سَرخَد» به معنی مرز است و «غَر» که در زبان «پشتون» به معنای کوه است، به مرور به «سَرخَر» تبدیل شده و طبیعی است که اسامی در فرهنگ گویشی اقوام به‌تدریج و آرام تغییر می‌کنند. نکته‌ی مهم در مورد وجه‌تسمیه‌هایی که برای کلمه «باخَرَز» مطرح شده است این است که با فرهنگ جغرافیایی و محصولات آن زیست‌بوم پیوند دارد.

نگاهی اجمالی به تاریخ باخرز کهن

منابع قرن سوم تا هفتم باخرز را جزو اقلیم چهارم و از شهرهای خراسان و از کوره‌ها و روستاهای نیشابور نوشته‌اند که از آن فضایی برخاسته‌اند (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹م: ۲۴؛ یعقوبی، ۱۴۲۲ق: ۹۶؛ ابن‌فقیه، ۱۴۱۶ق: ۶۱۱؛ مقدسی، ۱۴۱۱ق: ۳۰۰؛ مستوفی، ۱۳۸۱: ۲۱۷؛ العمری، ۱۴۲۳ق: ج ۱۵، ۵۵۵). از نیمه دوم قرن هفتم باخرز به دستور منکوقاآن باخرز جزو جغرافیای سیاسی- اداری هرات خراسان قرار گرفت (سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۲۰۲-۲۰۳؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ج ۱، ۴۱۰-۴۰۹؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۴۹: سی‌وسه، سی‌وهشت و سی‌ونه).

مقاله پژوهشی

سرانجام با جدایی هرات از ایران، و ترسیم مرزبندی‌های سیاسی جدید که در عصر ناصری پس از قرارداد پاریس در ۱۲۷۳ هـ.ق انجام شد، باخرز جزو مشهد مقدس گردید.

ولایت باخرز در ۱۳۴۵ش با نام بخش باخرز (شامل شهرهای تایباد و شهرنوی مالین) جزو شهرستان تربت‌جام شد. در سال ۱۳۵۹ شهرستان باخرز، شهرستان تایباد نامیده شد (مشایخی، ۱۳۸۸: ۲۶). باخرز - یعنی شهرنوی مالین - در سال ۱۳۶۸ش به بخش باخرز تایباد - شامل بالاولایت باخرز کهن - ارتقا یافت و در ۱۳۷۰ش شهرنوی مالین به شهر ارتقا یافت و شهرداری باخرز تأسیس شد. در مردادماه ۱۳۸۹ در جلسه ۸۹/۵/۳ هیأت وزیران، بخش باخرز - همان بالاولایت باخرز کهن - را از شهرستان تایباد مجزا و به شهرستان باخرز در خراسان رضوی ارتقا یافت (دوهفته‌نامه آوای خدمت (ویژه‌نامه باخرز)، ۱۳۹۰: ۱۸).

لازم به توضیح است که ولایت باخرز کهن خراسان بزرگ شامل سه قسمت بوده است که بالاولایت آن امروزه شهرستان باخرز است و میان‌ولایت آن بخش میان‌ولایت شهرستان تایباد به مرکزیت شهر مشهدریزه و پایین ولایت آن شامل شهرهای تایباد و کاریز فعلی است (نصیری و همکاران، ۱۳۹۸: مقدمه).

اکنون شهرستان باخرز در خراسان رضوی واقع شده‌است که با مساحت ۱۸۹۶/۶۵ کیلومتر مربع، بین مدار ۳۴ درجه و ۴۷ دقیقه تا ۳۵ درجه و ۱۹ دقیقه عرض شمالی از استوا و نصف النهار ۶۰ درجه و صفر دقیقه تا ۶۰ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار گرفته‌است. فاصله باخرز تا مشهد مرکز استان ۲۱۵ کیلومتر و تا تهران ۱۰۱۱ کیلومتر می‌باشد (سالنامه آماری استان خراسان رضوی، سال ۱۳۹۰، ۳۶-۳۵، ۷۶). باخرز از شمال به شهرستان تربت‌جام، از شرق به شهرستان تایباد، از غرب به شهرستان زاوه، از جنوب به شهرستان‌های تایباد و خواف محدود می‌شود (شکل ۲).

شهر مالین

شهر مالین که روزگاری مرکز باخرز کهن بوده است و امروزه شهرنوی باخرز یا «شهرک» نامیده می‌شود، نام خودش را از تپه‌هایی گرفته که بر آن بنا شده است. مالین (Malin) شهری که منتسب به تپه هاست که در فرهنگ شفاهی باخرزیان، قلعه کهنه «مالو Malu» خوانده می‌شود در برابر شهر نو که شهرک باخرز نام دارد. نام مالین از اصطلاحی در میان باخرزیان مشتق می‌شود که با عنوان «برمال Barmal» استعمال می‌گردد. باخرزیان به زمین‌های کوهپایه‌ای که شیب ملایم دارند، «برمال» می‌گویند. «بر» همان شیب ملایم دامنه یا کوهپایه است و «مال Mal» منظور همان تپه‌های کم ارتفاع است (شکل ۱).

مقاله پژوهشی



شکل ۱ نمایی از تپه مالین باخرز آرشیو نگارنده



شکل ۲ (موقعیت شهرستان باخرز و تایباد در خراسان رضوی)

فرهنگ آماری باخرز

مباحث مربوط به جمعیت و سرشماری‌ها که سیر تحول و دگرگونی جمعیت، مسکن، فعالیت‌ها، کشاورزی و غیره را ارائه می‌کنند، از مهمترین موضوعاتی است که سیر تحول و توسعه را در جغرافیای زیستی یک فرهنگ ارائه می‌کنند. آمار ارائه شده به عنوان پدیده‌ی انسانی و فرهنگی برای برنامه‌ریزان توسعه شهری و روستایی کاربرد زیادی دارد. نخستین سرشماری نفوس و مسکنی که در ایران اسلامی انجام شده مربوط به دوره ناصرالدین شاه قاجار بین سال‌های ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۰ هـ ق بوده است که در مجموعه‌ای به نام «مجموعه ناصری» تدوین شده است. در این مجموعه در «کتابچه باخرز» جمعیت محال و مزارع باخرز و نام آبادی‌های آن به شرح جدول شماره ۱ ارائه شده است (نقدی، ۱۳۹۰: صص ۲۶۱-۲۶۶):

صورت خانوار باخرز از رعیت و نوکر و غیره (منبع: کتابچه باخرز تلخیص از مجموعه ناصری)										
نام آبادی	منابع آب	آب و هوا	نوع مسکن	کل جمعیت به خانوار	ترکیب جمعیت به خانوار					
					سادات	رعیت	متفرقه	نوکر	حرف صاحبان	مجرد
قلعه نو	چشمه‌سار	سردسیر	سفیدخانه	۳۴	۰	۳۴	۰	۰	۰	۰
قلعه سفیدآباد	چشمه‌سار	سردسیر	سفیدخانه	۲۷	۱۵	۸	۴	۰	۰	۰
مزرعه آینه (آبینه)	چشمه‌سار	سرد	سفیدخانه	۰	۰	نامشخص	۰	۰	۰	۰
قلعه سلطان آباد	چشمه‌سار	سردسیر	سفیدخانه	۳۸	۰	۲۲	۱۳ خانه‌وار	سواره ۲ خانه‌وار	۱ نفر حداد (آهنگر)	۰
قلعه کافج (کافج)	چشمه‌سار	سرد	سفیدخانه	۲۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
قلعه دشتاب	چشمه‌سار	سردسیر	۰	۲۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
مزرعه رباط	چشمه‌سار	سردسیر	۰	۱۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
مزرعه خرآباد (جیزآباد)	چشمه	سردسیر	۰	۳۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
قلعه قصبه شهرنو	دو رشته قنات و یک چشمه	سردسیر	۰	۹۴	۰	۰	۰	سواره ۲۰	۰	۰
مزرعه قلعه نو	چشمه‌سار	معتدل	۰	۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
مزرعه کردیان	مشروب از دو رشته قنات	سردسیر	سفیدخانه	۵۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
مزرعه ارخود	یک رشته قنات	معتدل	سفیدخانه	۴۲باب	۰	۰	۰	۰	۰	۰
قلعه ارزنه	یک رشته قنات و آب جاری از کوه	در زمستان برف و باران و تابستان خوش آب و هوا	سفیدخانه	۹۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
مزرعه ریزه	دو رشته قنات	معتدل	سفیدخانه	۱۵ باخرزی	۰	۰	۰	۱۱۵ نوکر سواره	۰	۰
قلعه مشهدریزه	مشروب از قنات	معتدل	قدیم النسق و قدیم البناء- مرتع و مواشی قریب الحدود و از جمله سرحد	۷۰ موطنین باخرزی المعروف خواجه و مرقه‌الحال	۱۴ نفر	۰	۰	۰	۰	۰
قلعه جوزقان	مشروب از قنات	معتدل	قدیم البناء مرتع و مواشی قریب الحدود و از جمله سرحد. بیلاق و قشلاق می‌کند	ساکنین باخرزی المعروف و ۶۵خانه‌وار که ۴نفر مرفه	۰	۲۶	۱	نوکر ۴ نفر	۱۳نفر	۰
قلعه پشته	مشروب از قنات و کوهسار	سردسیر	۰	۶۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
قلعه ایله	مشروب از چشمه و کوهسار	سرد	۰	۲۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰

قلعه کوه‌آباد	جدید التسق و مشروب از چشمه	سردسیر	سفیدخانه	سکنه‌اش ۱۴	.	.	.	.	.	.
قلعه شیژن (شیزن)	مشروب از قنات و کوهسار	سردسیر	سفیدخانه با مزرعه کوچک کهچه	با جمعیت ۶ خانوار ۴۸ خانوار	.	رعیت آن باخرزی	.	.	.	.
قلعه استاد	مشروب از قنات	معتدل و خوش هوا	سفیدخانه	نوکر، سادات و رعیت ۶۷ خانوار	.	شامل رعیت و باخرزی و نوکر	.	.	.	.
قلعه سوران	مشروب از قنات	معتدل	سفیدخانه	۱۹ خانوار	.	.	.	.	.	.
مزرعه فرزنه	.	معتدل المزاج	سفیدخانه	۲۸	.	خانوار رعیت سکنه باخرزی	.	.	.	.
مزرعه تایباد	قنات رعیتش دو رشته است	معتدل	به جمع سفیدخانه نشیمن دارد و از قلعه‌جات پایین ولایت باخرز است	.	.	متفرقه خوش‌نشین ۲۶ خانوار	نوکر سواره هشت نفر	.	۳۸ نفر	.
مزرعه کاریز	دو رشته قنات (یک خالصه و دو رشته رعیتی)	خوش هواست و معتدل	سفیدخانه سکونت دارند ولایت وسیع و سرحد است	.	.	۷۷ خانوار رعیت	۱۵ خانوار متفرقه	.	۱۵ نفر	.
مزرعه فرمان‌آباد	آبش گوارا و از سه رشته قنات رعیتی	هواش معتدل	به جمع سفیدخانه سکنه دارد. سرحد است و از قلعه‌جات پایین ولایت باخرز	.	.	نوکر و رعیت ۳۴ خانوار	متفرقه خوش‌نشین ۱۲ خانوار	.	۱۴ نفر	.
مزرعه کراد (کرات)	یک رشته قنات دارد	هواش معتدل در دامن کوه و سرحد است	هزاره‌اند و نشیمن عالی‌جاه نورمحمدخان هزاره	۶۱ خانوار	.	.	صاحب منصب با نوکر سواره ۲۶ خانوار	.	.	.
محسن‌آباد	سه رشته قنات و جدیدالتسق	گرمسیر	هزاره‌اند و محل نشیمن یوسف‌خان سرتیب	۴۲۰ خانوار	.	سید خانوار	نوکر بی‌موجب ۱۰۰ خانوار و نوکر سوار عباس‌آباد ۲۰ خانوار	.	.	.

جدول شماره ۱

در جدول شماره ۱ چند نکته‌ی مهم از لحاظ فرهنگ‌نامه جامعه‌ی دهقانی باخرز در عصر ناصری قابل تشریح و تفسیر است تا بار فرهنگی و تاریخی آن تبیین شود:

نخست واژگانی چون «قصبه»، «قلعه» و «مزرعه» است که در ابتدای آبادی‌ها ذکر شده است. «قصبه» بیانگر شهر مرکزی و مرکزیت سیاسی- اداری باخرز است که همان «قصبه مالین» باشد. قلعه در ابتدای هر یک از آبادی‌ها بیانگر کاربرد امنیتی، اداری و سیاسی و عام‌المنفعه آنها در دوره‌های تاریخی باخرز است. قلعه‌های جدید و نو باخرز بیشتر در دوره قاجار بنا یا تجدید بنا شدند و به عنوان مناطق سرحدی کار مرزبانی و

مقاله پژوهشی

مرزداري را انجام دادند. «مزرعه» بیانگر مناطق کشاورزی وابسته به «قلعه»‌های باخرز است که به صورت فصلی برای کار کشاورزی بودند و به تدریج آبادان و مسکونی شدند و آبادی‌های جدیدی را شکل دادند. مثلاً روستای تونه (Tuna) در ابتدا در حکم مزرعه روستای اُستای باخرز بوده است که به مرور به روستا تبدیل شده است. تونه نامش را از کارگاه‌های بافندگی و ریسندگی وام گرفته است. قالی‌های تولیدی در این روستا آنقدر مشهور بودند که تا امروزه قالی‌های «گل تونه‌ای» آن مشهور است و در واقع در حکم برند و نماد فرهنگی این روستا شناخته می‌شوند. در نزدیکی تونه روستای گندمشاد (Gandomshad) واقع است که نام آن از دو کلمه «گندم» که نماد برکت و فراوانی است و «شاد» که در فرهنگ باخریان مؤید وفور و تمام و کمال است تشکیل شده است؛ گندمشاد و مزرعه‌ی پیرنخود (Pirnokhod) آن که اکنون خالی از سکنه است، از مراکز مهم سکونت اقوام هزاره در دو قرن اخیر در باخرز بوده است.

قلعه‌های «قدیم‌البناء» باخرز یادآور شهرهای ایرانی کهن هستند که شامل «ارگ»، «شارستان» و «رَوس Ravas» یا همان «رَبَض» -مغرب شده رَوس- بودند. نمونه عالی از این قلعه‌های باخرز، قلعه جوزقان (Jowzeqhan) است که بر روی تپه‌ی صخره‌ای بنا شده است (شکل ۳).



شکل ۳ قلعه کهنه جوزقان، نمای عمومی (لباف خانیکی، ۱۳۷۹)

هر یک از این قلعه‌ها دارای مزارعی بودند که جزو اقماری آنها محسوب می‌شدند. مثلاً «کَهجه» مزرعه «قلعه شیزن» میان‌ولایت باخرز بوده است. برخی از ساکنان آن وجه تسمیه آن را در ارتباط با درختان کاجی می‌دانند که در این منطقه است. کَهجه در میان کوه‌هایی در محدوده‌ی مخروط‌افکنه یکی از شاخه‌های رودخانه مرغزار که از کوه‌های سرخر در محدوده شیزن سرچشمه می‌گیرد، واقع است. همچنین قنات‌های

مقاله پژوهشی

منطقه میان‌ولایت باخرز نیز از اینجا شروع می‌شود و از آنجا که به قنات در فرهنگ شفاهی باخرزیان، «کهریز Kahriz» می‌گویند، احتمالاً کَهجه مخفف کهریز یا همان کاریز به معنی قنات باشد. دوم اصطلاحاتی چون «سفیدخانه»، «قدیم‌النسق» و «جدیدالنسق» است. سفیدخانه در مقابل سیاه‌خانه یا سیاه‌چادر است. سفیدخانه بیانگر جامعه دهقانی و یکجانشین باخرز است و ارتباط نزدیکی با دو واژه‌ی قدیم‌النسق و جدیدالنسق دارد که در فرهنگ باخرزیان، بیانگر مالکیت بر زمین و منابع آب دارند و در مقابل «حق‌النسق» اصطلاح «خوش‌نشین» است که دارای حق‌النسق نیست و حق مالکیت و بهره‌برداری از منابع آب و زمین ندارد و بیشتر نیروی کار را در اختیار دارد. سیاه‌خانه بیانگر کوچ‌نشین بودن و حق‌النسق نداشتن است. همیشه در جامعه‌ی دهقانی باخرز این دو گروه سفیدخانه و سیاه‌خانه در مقابل هم بودند. یکی کشاورز و صاحب قنات و چشمه‌سار - بهره‌بردار آب - و دیگری دامدار و مرزدار است و در مرتع - که محل آبخیزداری سفیدخانه است - حق بهره‌برداری آن را دارد. همیشه سیاه‌خانه خودش را مالک مرتع نه بهره‌بردار آن و سفیدخانه خود را مالک آب چشمه یا قنات نه بهره‌بردار آن می‌دانست و مقابل هم می‌ایستادند. این خود مصداق بارز متأثر بودن مناسبات فرهنگی و حقوق مالکیتی و اجتماعی در باخرز از جغرافیای زیستی آن است. بخشی از منابع آبی نقاط کوهستانی باخرز از گذشته تاکنون از «چشمه‌سار و کوهسار» تأمین می‌شود. قلعه‌های آرزنه (Arzanah)، آرخود (Arkhud)، اُستای (ostay)، پشته (Poshtah)، چارطاق (Chartaqh)، سوران (Suran)، شیزن (Shizan) و کُردیان (Kordiyan) از کوهسار و چشمه‌سارها تأمین می‌شوند.

اُستای که به صورت «اِستای Estay» و «اُستاد Ostad» نیز در لهجه محلی تلفظ می‌شود، طبق باور محلی به معنی «محل ایستادن» است، نیز گفته شد زادگاه علما و استادان. چون اُستای آخرین محل ولایت باخرز در ناحیه کوهستانی سرحدی «سَرخَر»، با خواف است و در واقع بن‌بست بوده و به دیگر مناطق آن طرف کوه‌های سرخر راه نداشته و مسافران در این محل متوقف می‌شدند و مجبور به بازگشت بودند، این نام بر آن نهاده شده است. نام اُستای بر این منطقه به خاطر شرایط طبیعی آن که در میان آبادی‌های باخرز استحکامات دفاعی طبیعی آن از همه استوارتر بوده، بر آن نهاده شده است. چنان‌که فقط از یک قسمت درّه باز دارد و آن هم به وسیله آب رودخانه مانع طبیعی محسوب می‌شده است و از تمام جهات دیگر کوهستانی و دارای قله مرتفع است. «قلعه‌ی سنگی» آن و استحکاماتی که در آن تعبیه شده تا به امروز باعث شگفتی بازدیدکنندگان هست؛ به عبارتی دیگر اُستای به معنای ایستادن از نوع محکم و استوار است.

سوران از روستاهای تاریخی باخرز کهن است که امروزه از دهات بخش میان‌ولایت تایباد است. نام سوران ترکیبی از کلمه «سو» و «ران» است که سو در ترکی به معنای آب است و «ران» در فارسی باستان به معنی

مقاله پژوهشی

کوهپایه و دامنه هست. اگر به تلفظ محلی آن توجه کنیم بخش اول آن از گیاه «سیرچ Sirch» گرفته شده است که همان گیاه سیر وحشی است که به فراوانی در دامنه این کوه می‌روید. بر این اساس به معنی «سیرچ دامنه» است. سوران در کوهپایه‌ی کوه «زنجه Zenjah» قرار دارد. آب قنات آن از ذخایر آب این کوه تأمین می‌شود. در بالای کوه زنجه که به صورت کوهی منفرد در وسط کوه‌های سرخر باخرز قرار گرفته یک قلعه دفاعی ساخته شده که تمام مصالح آن از ورقه‌های سنگ‌های آذرین بیرونی است. (شکل ۴).



شکل ۴: نماهایی از قلعه سوران در بالای کوه زنجه و رودخانه مرغزار و دورنمای روستاهای کوهستانی شیزن و پشته (نماهای بالا) و استای (نمای پایین) که در محدوده کوهستانی باخرز کهن است (آرشیو نگارنده)

سوم اصطلاحات «نشیمان Neshiman»، «رعیت»، «نوکر»، «رشته قنات خالصه و رعیتی» و «سرخد» است. نشیمان یعنی محل سکونت، محل استقرار نورمحمدخان هزاره حاکم باخرز در مزرعه کرات است. از این زمان قلعه‌ی گلی کرات بنا شد و به عنوان منطقه سرحدی کار مزداری را انجام می‌داد (شکل ۵). کرات (Karat) جمع کرت (Kart) به معنی زمین‌های کشاورزی مشاع میان شرکاء است.

مقاله پژوهشی

محسن‌آباد نیز در همین ایام توسط یوسف‌خان سرتیب، جد صولت‌السلطنه هزاره بنا شد و کار مرزبانی را از آنجا مدیریت می‌کرد. نامش را از احسان و نیت نیکوی بانی‌اش گرفته است. رشته قنات رعیتی و خالصه نیز در این برهه‌ی زمانی در باخرز مصطلح شد؛ با استقلال افغانستان از ایران، خوانین هزاره در نظم جدید در جغرافیای زیستی باخرز کهن مستقر شدند، و به دستور ناصرالدین‌شاه، آنها با سروسامان دادن به اوضاع نابسامان باخرز که بر اثر افغانه و ترکمانان ایجاد شده بود، با احیای بسیاری از قنات‌های مخروبه گذشته و نیز حفاری قنات جدید، صاحب «حق‌النسق» و مالکیت شدند و سیستم «خان» و «رعیتی» را ایجاد نمودند. قنات خالصه کاملاً حق بهره‌برداری با خان بود و الباقی سهم رعیت و مردم باخرزی و ساکن در آن مکان‌ها بود. مزرعه کاریز محل سکونت هزاره‌ها و خوانین آن بود که در اطراف کاریز آبادی‌هایی مثل محسن‌آباد، شمس‌آباد، فیض‌آباد و آرزو و غیره را به تدریج خوانین هزاره ایجاد و آبادان کردند.



شکل ۵ دو نما از قلعه گلی کرات تایباد آرشیو نگارنده تاریخ عکس تابستان ۱۳۸۷

طبق سرشماری ۱۳۴۵ش، شهرستان تایباد ۲۱۷۰۷ نفر و در ۱۳۵۵ش ۶۶۳۶۱ نفر جمعیت داشته که باخرز نیز زیرمجموعه‌ی آن بود (مشایخی، ۱۳۸۸: ۲۷). در سرشماری مهر ۱۳۶۵، شهرستان تایباد ۱۳۸۸۱۹ نفر

مقاله پژوهشی

جمعیت داشته که در این بین دهستان بالاولایت آن به مرکزیت باخرز ۴۲۵۰۸ نفر جمعیت داشته است (سالنامه آماری شهرستان تایباد، ۱۳۶۸: ۱، ۱۵). در سرشماری آبان ۱۳۷۵ جمعیت شهرستان تایباد ۱۲۷۶۷۹ نفر بوده که از این میان ۶۳۷۷ نفر در شهرنو باخرز، ۱۶۱۹۳ نفر در دهستان باخرز و ۱۶۴۵۵ نفر در دهستان بالاولایت ساکن بودند که در مجموع ۳۹۰۲۴ نفر در بخش باخرز شهرستان تایباد ساکن بودند (سالنامه آماری شهرستان تایباد، ۱۳۷۶، شانزده، سی‌ونه). در آبان ۱۳۸۵ جمعیت شهر باخرز ۷۳۹۶ نفر بوده (سالنامه آماری استان خراسان رضوی، ۱۳۸۵، ۹۴) و در سرشماری آبان ۱۳۹۰ جمعیت شهرستان باخرز ۵۳۵۸۲ نفر بوده است (سالنامه آماری استان خراسان رضوی، آبان ۱۳۹۰، ۱۱۰، ۱۱۴).

فرهنگ گاهشماری باخرز

مردمان هر زیست‌بومی متناسب با جغرافیای زیستی خودشان دارای گاهشماری خاصی از لحاظ محلی هستند. یکی از وجوه تمدنی و فرهنگی باخرز کهن، گاهشماری و تقویم محلی آن است. تقویمی که مبنای آن برای نگهداشت زمان و فصول از نوع فرهنگ کار و معیشت مردم آن گرفته شده است. از آنجا که اساس اقتصاد باخرز از گذشته‌های بسیار دور بر کارهای باغداری، کشاورزی و دامپروری استوار است، گاهشماری با ویژگی‌های فرهنگی زیر در آن ایجاد و جریان دارد:

در تقویم دهقانی، سال باخرزیان به دو فصل «سفید برگ/ سفید بر» و «سبز برگ/ سبز بر» تقسیم می‌شود. شروع سال از اول پائیز است که با کشت پائیزه جو و گندم (محصولات سفید بر) شروع می‌شود و به اصطلاح کشاورزی، ماه نخست آن را «نِسَقُ Nesagh» می‌گویند -همچنین این فصل از آنجا که زمان مهاجرت نوعی پرند به نام «دُرنا» است - که در نزد باخرزیان به «کَلِنْ قطار kolenqhatar» مسمی است- به فصل «کلن‌ها kolenha» نیز مشهور است که نشان از آغاز فصل پاییز در منطقه هست و در هنگام اسفندماه که دوباره زمان بازگشت آنهاست نشان از تغییر فصل است از سرما به اعتدال بهاری- فصل دوم سال از اواسط اسفند با آماده‌سازی زمین جهت کشت صیفی‌جات (محصولات سبز بر) از جمله خربزه و هندوانه شروع می‌شود. ماه اردیبهشت نزد کشاورزان باخرزی به «تُور» به معنی گاو مسماست. مثلی دارند که «هیچ تُوری بی‌سَر نیست»، یعنی تمامی گیاهان یک ساله در ماه مذکور دارای خوشه و دانه می‌شوند و با جهش، قد می‌کشند. اواخر خرداد فصل «جو درو» است. تموز (تموس) آغاز تابستان و فصل برداشت محصولات کشاورزی در منطقه است. آغاز تموز از نظر کشاورز هم به فصل «پَخلی‌ها pekheleha» مسمی است؛ چون گندم و جو را برداشت کرده، و هم به فصل «پالیزها palizha» چون آغاز برداشت محصولات پالیزی چون خربزه، هندوانه و نیز صیفی‌جات هست. از لحاظ مالکیت و سهام، جامعه دهقانی باخرز بر اساس شبانه‌روز سهام‌بندی می‌شود. قبل از حفر چاه‌های عمیق، قنوات هر شبانه‌روز یک «صحرا» نامیده می‌شد و با حفر چاه‌های عمیق و نیز رواج سیستم ارباب و رعیتی یا به اصطلاح مردم باخرز «خان و رعیت»، بسته به نوع مالکیت، صحرا از یک شبانه‌روز تا چهار شبانه‌روز متغیر شد. در قنوات مشاع در مواقع فروش آب که زمین نیز با آن به فروش می‌رسد، برای انتقال حق مالکیت از یک صحرا به صحرای دیگر یا تغییر و تحول مالکیت،

مقاله پژوهشی

در ابتدای فصل انجام می‌شود. یعنی یا اول سفیدبر که همان مهرماه است یا اول سبزبر که اواخر اسفندماه و نوروز است و در سایر مواقع ممنوع است.

در تقویم دامداران باخرزی، سال از بیستم اسفند شروع می‌شود و دارای سه فصل مشخص «برّه‌پی barrehpay»، «قوچ‌گذار qhuchgozar» و «زِه Zeh» است. در اصطلاح دامدار آغاز ماه بهمن نویدبخش پایان فصل سرما و شروع اعتدال هوا است. به اصطلاح دامداران و باغداران باخرزی ماه اسفند به «ماه نوروز mahnauruz» مسمی است. واقعه مهم فصل بهار دامدار «برّه‌پی» و به دنبال آن شیردوشی است که در پی آن محصولات لبنی خود را برداشت می‌کند. از اواخر خرداد فصل دوم (تابستان) سال دامدار شروع می‌شود که به اصطلاح «قوچ‌گذار» می‌گویند که در این مقطع زمانی پس از دادن استراحت کوتاه به دام‌ها، زمان آبستن دام شروع می‌شود و تا آغاز نسق کشاورزان به طول می‌انجامد. زمستان دامدار به فصل «زِه zeh» - که دام‌ها زایمان می‌کنند - مسمی است و از اوایل آذرماه شروع می‌گردد. ویژگی بارز این فصل برای دامدار، مراسمی است که دامداران ضمن پرداخت مبلغی معین به چوپانان به عنوان «سَرپا sarpa»، برای سال آینده «شریک‌بندی» می‌کنند و پایان زمستان، آخر دی ماه است. «سَرپا» در حکم پاداش و عیدانه به چوپان از سوی دامداران است. در نظام دامداری باخرزیان که شراکت گله‌داران از نوروز شروع می‌شود، پایان آن نیز شب نوروز سال بعد است. اگر در این میان، شریکی با فروش دام‌هایش از شراکت خارج شود، طبق سهامش باید خسارت پرداخت کند، که این خسارت «نامیر Namir» نام دارد. در نظام همیاری دامداران باخرزی، هر سهم عبارت از ده رأس دام است که به اصطلاح یک «شوگمار shaougomar» گفته می‌شود. «شوگمار» یا شب گمار اصطلاحی است که میزان سهم‌بری و مشارکت یکی از اعضا را در گله نشان می‌دهد و در اصطلاح «رَمه دار» باخرزی، میزان مسئولیت هر یک از شرکاء نیز بر اساس شوگمارهایی که در رَمه شریک است، معین می‌گردد.

هر گله از نظر نیروی کار به دو نیروی تمام‌وقت نیاز دارد که بیست و چهار ساعت شبانه روز در طول یک‌سال شمسی از روز نوروز تا شب نوروز سال بعد، باید از گله مراقبت نمایند. به هر یک از این نیروهای تمام وقت، یک «لنگ Leng» می‌گویند و در اصطلاح، «دو لنگ» یک رَمه را در طول یک سال شمسی مدیریت می‌کنند. معمولاً چوپانان سعی می‌کنند سه نفری یا چهارنفری رَمه را مدیریت کند که در این موارد اگر سه نفری باشند هر کدام یک «هشت ماهی» در مدیریت گله شرکت دارند و اگر چهار نفر باشند، میزان شراکت هر یک «نصف لنگ» است. مُزد سالانه چوپانان در جوزقان باخرز، «شش یک» است یعنی از هر شش بره یا بزغاله‌ی متولد شده در طول یک سال شمسی، یکی مُزد «دو لنگ» چوپانی به مناصفه است. هر یک از شرکای گله به میزان سهم شوگماری که دارند باید نان و در اصطلاح «خِرَجی kherji» چوپانان و پاسبانان گله را از روی حسابی که «رَند rand» نامیده می‌شود، بدهند.

سالار یوسف می‌سراید: «از اون روزی که با گنده برفتم* که بی خِرَجی و گنده برفتم* مسلمانا نمی‌دانن بدانن* که زنگ دندان کاشته برفتم». خِرَجی در فرهنگ باخرزیان به آذوقه‌ای که دهقانان برای خودشان از خانه بر می‌دارند و نیز مواد غذایی که «بادار» - ارباب - برای تغذیه چوپانان و نیز سگان پاسبان گله به صورت روزانه می‌فرستد یا در ایام قوچ‌گذار غذای کمکی و تقویتی برای قوچ‌ها است که به ازای هر قوچ یک کیلوگرم جو است. در روستای جوزقان در گذشته غذای چوپان عبارت بود از شش عدد نان محلی که معادل سه کیلوگرم آرد گندم می‌شد،

مقاله پژوهشی

سه سیر قند و سه سیر روغن (در ایام زمستان قُرمه یا همان گوشت نمک سود) که هر سیر معادل یکصد گرم است، چای خشک و سایر مخلفات آشپزی به مقدار لازم. امروزه همه‌ی رسوم مذکور پابرجاست. نانِ سگان رَمه نیز در گذشته شش کیلو آرد جو را به صورت خمیر با شیر یا آب در می‌آوردند که به آن «گُنده gondah» می‌گفتند یا این که خمیر را می‌پختند که به آن «بَلخومه balkhoumah» می‌گفتند. امروزه معادل شش کیلو نان خُشک است. در واقع به طور متوسط با هر گله سه رأس سگ برای پاسبانی همراه هست که خرجی هر کدام دو کیلو نان است (مصاحبه با حاجی قربانعلی برهانی، حاجی غلامعلی برهانی و حاجی یعقوب محمدی در اردیبهشت ۹۷).



شکل ۶ مراسم کَل کنی (۱۳۹۵) (آرشیو نگارنده)

علاوه بر گاهشماری‌هایی که در نزد کشاورزان و دامداران باخرزی کاربرد دارد، بایستی از گاهشماری سومی نیز یاد کرد که در نزد باغداران استعمال می‌شود. به حساب باغدار باخرزی، چلّه زمستانی از اول دی شروع و در دهم بهمن (دَلو: آب دهنده، آب کش) به پایان می‌رسد، اما از نظر دامدار از بیستم آذرماه شروع و در اول بهمن به پایان می‌رسد که با این حساب فصل سرما ده روز زودتر به حساب دامدار پایان می‌پذیرد. اصطلاح «چهار فصل» تنها در حساب باغدار باخرزی نمود واقعی می‌یابد. شروع سال باغدار در این منطقه با «ماه نوروز» یا همان ماه اسفند است که واقعه مهم آن درختکاری و نیز یک مرحله از پیوندزنی است. ماه اردیبهشت یا همان ماه ثور که به اصطلاح کشاورزان موقع زرد و بور (Zard O Bour) شدن جو و گندم‌ها یا محصولات سفیدبر است، زمان شکوفه دادن درخت باغدار است و ماه خرداد به جوز یا جوزا مسمی است چون در این زمان میوه‌های سر درختی منطقه، به خصوص جوز (گردو) مغز آن سفت می‌شود و سایر میوه‌ها به حالت آخکوک (Akhkuk) یا نوبّر در می‌آید؛ همچنین نیمه‌ی نخست خرداد مرحله‌ی دیگری از پیوندزنی درختان به خصوص پسته، توت و شاه‌توت در منطقه است. ماه شهریور که در نزد باغدار به «سُنْبَلّه» (به معنی خوشه) مسمی است فصل برداشت بهترین انواع انگور، انجیر، امرو در باخرز است و

مقاله پژوهشی

سومین مرحله پیوندزنی درختان. ماه مهر که به «میزان» (به معنی ترازو) مسمی است فصل برداشت جوز و انار است. در واقع ماه میزان آغاز پاییز باغدار در منطقه است که به فصل «باغ لاشی» Baghlashi هم مسمی است و تا پایان آبان (عقرب) به طول می‌انجامد و پس از آن زمستان باغدار آغاز می‌شود که در این ایام درختان در خواب زمستانی می‌روند و باغدار با دادن «یخ‌آو» yakhau یا «یخ‌آب» درختانش را در مقابل سرما مقاوم می‌کند (نصیری، ۱۳۹۵: ۲).

در گاهشماری مردم دهقان‌پیشه و مالدار باخرز کهن، اصطلاح «شیشه shisheh» خیلی مهم است. مردم باخرز گاهشماری خاصی در فصل بهار دارند؛ طبق باورهای ماندگار کهن، بهار را از روز ششم بهار (۶ فروردین) به دهه‌هایی تقسیم می‌کنند که در هر دهه، روزی که یکان آن عدد شش باشد خیلی مهم است؛ شیشه‌های باخرزیان به شرح ذیل است: روزهای ۶، ۱۶ و ۲۶ بهار (یعنی ۶، ۱۶ و ۲۶ فروردین)، روزهای ۳۶ و ۴۶ و ۵۶ بهار (یعنی ۵، ۱۵ و ۲۵ اردیبهشت) و روزهای ۶۶، ۷۶ و ۸۶ بهار (یعنی ۴، ۱۴ و ۲۴ خرداد). از این میان شش شیشه اول خیلی مهم است. در جامعه باخرز، «باداران Badaran» و «سالاران Salaran»، که در حکم مدیران جامعه دهقانی باخرز هستند، بنابر تجربه قدیمی‌ترها که نسل اندر نسل به طور شفاهی به آن‌ها منتقل گردیده است برای کاشت محصولات پالیزی رعایت می‌نمودند تا شیشه‌ی ششم که به شیشه پنجاه و ششم هم مسمی است بگذرد و پس از آن در زمین پالیزی بذر را در خاک «قوچه qhachah» می‌زدند، یا پس از شیشه هفتاد و ششم زمین‌های دیم را هندوانه می‌کاشتند. دامپروران منتظر می‌ماندند تا به اصطلاح خودشان شیشه شصت و ششم تمام شود و پشم گوسفندان را بچینند که به آن فصل «کل‌کُنی kalkoni» گویند، تا مبدا بر اثر آمدن سرما و باریدن تگرگ در این شیشه‌ها باعث نابودی دام‌ها شود. در حقیقت فصل کل‌کُنی آغاز تابستان دامدار باخرزی است (مصاحبه با حاجی قربانعلی برهانی، حاجی غلامعلی برهانی و حاجی یعقوب محمدی در اردیبهشت ۹۷).

جدول شماره ۲ برخی اصطلاحات در فرهنگ تقویمی باخرزیان			
آخون آذان: موقع اذان	ایمسال: امسال	برات: ماه شعبان	پارسال: سال گذشته
پرار سال: دو سال پیش	تموس: تابستان	تموس خورد: چله کوچک تابستان	تموس کلو: چله بزرگ تابستان
ثور: ماه اردیبهشت	جوز: ماه خرداد	جودرو: اواخر خرداد	
چاشت: ابتدای روز؛ حدود یک ساعت پس از طلوع	چلی خورد: بیست روز آخر بهمن	چلی کلو: چهل روز اول زمستان	
پرر: پریروز؛ روز قبل از دیروز	خروس خون: فجر؛ سپیده دم	خفتن: عشا	
روز زده: طلوع آفتاب	روز شیشه: غروب آفتاب	زردی روز: بشین‌بشین روز؛ دمدمای غروب	
دیشو: دیشب	صبا: فردا	سُرخ روز: موقع غروب آفتاب	سُمل: ماه شهریور
شو: شب	عقرب: ماه آبان	قوس: ماه آذر	گرگ و میش: دمدمای غروب
ما نوروز: ماه اسفند	می‌زون: میزان؛ ماه مهر	ناشتا: حدود ساعت نه صبح؛ بین صبح و ظهر	
نسق: شروع سال کشاورزی باخرزیان در اول مهر	نماز دگر: عصر	نموشوم: نماز شام (مغرب)	

فرهنگ آب و قنات در باخرز

مقاله پژوهشی

در دو دوره‌ی تاریخی در باخرز به توسعه‌ی قنات توجه شده است؛ نخست دوره‌ی طاهریان در قرن سوم هجری که تا به امروزه برخی از این قنات هنوز دایر و به قنات طاهری مسما هستند، چون قنات قلعه‌ی جوزقان. دوم عصر نادرشاه افشار که بسیاری از قنات باخرز که امروزه در لایروبی آن‌ها شاهد نای‌های سفالی هستیم در این دوره ترمیم یا ایجاد شده‌اند. نای‌های سفالی در کوره‌های داشگری که در روستای فرمان‌آباد تایباد و محدوده‌ی همجوار آن چون «دوکره Dokrah»، مستقر بودند، تولید می‌شده و قنات دوکره (دو کوره) فرمان‌آباد نام خودش را از دو کوره‌ی داشگری آنجا گرفته است (مصاحبه با غلامرسول استنی، ۱۳۹۴/۵/۳).

آب و آب و هوا تأثیر بسیار مهمی در شکل‌گیری فرهنگ‌ها و سبک زندگی و معیشت و به عبارت دیگر مظاهر فرهنگی، تمدنی چون ادبیات، نوع فعالیت، پوشاک، مسکن و فرهنگ غذایی جوامع دارد. آب و هوا خود متأثر از ارتفاع و ناهمواری‌ها و در یک کلام جغرافیا است. ولایت باخرز کهن از دو قسمت هموار و ناهموار تشکیل شده است. بخش پایین ولایت که شامل شهر تایباد و کاریز است دارای دشت‌های هموار است. این ناحیه دارای آب و هوای گرم و خشک است. بخش بالا ولایت که شامل مالین کهن و شهرنوی فعلی است که شهرستان باخرز کنونی را شامل است، و دارای مناطق کوهستانی است و سرچشمه رود فصلی رَوس است. بخش میان‌ولایت که شامل شهر مشهدریزه و آبادی‌های حوضه‌ی رودخانه فصلی مرغزار است.

شهر مشهدریزه مرکز بخش میان‌ولایت شهرستان تایباد است. این شهر در سال ۱۳۸۲ از ادغام دو آبادی مهم «ریزه/ ریزه Rezah/ Rizah» که قدیم‌النسق است و «مشهدریزه» که در عصر قاجار توسط رحیم‌رادخان یکی از خوانین هزاره بنا و موجودیت یافت (مصاحبه با حاج صلاح‌الدین نورمحمدی در روستای حسینی تایباد). رزه به معنی انگور و برکت و فراوانی است و مشهدریزه یعنی محل شهادت ریزه‌ای‌هاست. مرتفع‌ترین نقطه‌ی باخرز کهن، روستای پشته در شهرستان تایباد است که در ارتفاع ۱۴۷۰ متری از سطح دریا قرار دارد. پشته (Poshtah) از آنجا که از چهار طرف توسط کوه‌های سرخر محاصره شده است و از هر طرف در پشت این کوه‌ها قرار دارد به این نام مسمی گردیده است. شهر تایباد در ارتفاع ۸۱۰ متری از سطح دریاست؛ به طوری که نیمه‌ی شرقی و شمالی شهرستان که شهر تایباد نیز در آن قرار دارد از ارتفاع کمی برخوردار و دارای آب‌وهوای گرم‌و‌خشک است، (چون کاریز [۷۷۸ متر] و سردآو (Sardau) (سردآب) [۸۳۲ متر] و کُشک (Koshkak) [۸۹۸ متر]) اما نیمه‌ی غربی و جنوبی شهرستان، کوهستانی و دارای آب‌وهوای نیمه‌بیابانی و کوهپایه‌ای (چون جوزقان [۱۱۹۳ متر] و حسینی [۱۲۰۵ متر]) و بخشی که دارای ارتفاع زیادی است چون پشته، اُستای و شیزن [۱۴۶۰ متر] سردسیر است. مشهورترین این کوه‌های مشهور به «سرغر» که در لهجه‌ی مردم «سرخر» است که در نوار غربی و جنوبی شهرستان تایباد در باخرز کهن

مقاله پژوهشی

قرار دارند. یکی از فضایی منطقه در اشعاری با ظرافت تمام به این کوه‌های سرحدی که کوه‌های باخرز هم خوانده می‌شدند اشاره کرده است:

«مردِ پیرم، سینه‌گیرم، خوردنم بسیار نیست* سِصد و شصت گله خوردم پیچه‌هایش شمار نیست* اُشتران را صبح و خوردم حاشیان را نیمه روزه* پالِزان را با گل و با چِلنگ و خربزه* کوهِ باخرز نان شود، بندِ سَلامه اِشکِنه* ظاهران که زهرِ دندان‌های پیرمرد بِشکِنه». باخرزبان، به بوته‌های پالیزی چون خربزه و هندوانه و خیار و کدو، چِلنگ (jeleng) گویند. «سَلامه salameh» از آبادی‌های مشهور خواف در همسایگی کوهستان باخرز است. «اِشکِنه Eshkenah» غذای آب گوشتی باخرزبان است که نان را در آن ریز و مصرف می‌کنند. کوه‌های سرخر، تأمین‌کننده‌ی آب اکثر قنوات باخرز کهن است.

قنات منبع مهم تأمین آب در جامعه دهقانی باخرز است. قنات خود شاهکار انسان خلاق و متفکر ایرانی در باخرز است. اکثر قنوات باخرز کهن در بستر و حاشیه رودخانه‌های فصلی این ولایت است. از کوه‌های باخرز چهار رودخانه‌ی فصلی جاری می‌شود:

نخست رودخانه‌ی کالِ مرغزار که پس از سیراب نمودن مزارع و تغذیه‌ی قنوات روستاهای مسیر از جمله «اُستای، سوران، حسینی، شیزَن، کَهْجَه، جوزقان، مشهدریزه و ریزه» وارد دشت «چهاربُرجی» و سرانجام به «دَقّ دوغارون» در حاشیه‌ی هریرود در مرز بین‌المللی ایران با افغانستان در شهرستان تایباد ختم می‌شود. روستای چهاربرجی از جمله آبادی‌های جدید شهرستان تایباد است که در دهه‌ی سی قرن چهاردهم شمسی بنا شده است. در واقع با هدایت آب قنات مشهور به قنات روستای حسینی که در مالکیت خوانین محلی خاندان قادری و اسکندری و وابستگان به آنها بود از مسیر غربی- شرقی رودخانه فصلی مرغزار در حاشیه آبادی‌های حسینی، جوزقان، مشهدریزه و ریزه به قسمت غربی دشت ریزه و سپس حفاری چاه‌های عمیق در منطقه، کارگران و دهقانانی که بر روی املاک این خوانین محلی کار می‌کردند با ساخت و ساز در آبریزه قنات مذکور که در آن مشغول بودند به تدریج روستای چهاربرجی را شکل دادند. وجه تسمیه چهاربرجی از چهار گروهی گرفته شده که از چهار بُرج (قلعه/ روستای) منطقه در این مزارع مشغول به کشاورزی بودند و در آبادی جدید سکونت کردند و چهاربرجی را بنا کردند. یعنی مردمی که از روستاهای جوزقان، مشهدریزه، ریزه و قادرآباد در آن ماندگار شدند. از نخستین ساکنان و بانیان چهاربرجی می‌توان از حاج محمدیوسف محمدی شاعر محلی جوزقان میان‌ولایت نام برد که مسمی به «سالار یوسف جوزقانی» است. وی از سالاران حاج محمدخان اسکندری فرزند مرحوم حاج عبدالقادرسلطان اسکندری از خوانین محلی ساکن مشهدریزه بوده است. خوانین مذکور بانی اصلی روستای چهاربرجی به همت دهاقین خود می‌باشند (راوی سالار یوسف جوزقانی).

مقاله پژوهشی

حاجی عبدالقادرسلطان (زندگی ۱۲۵۰- ۱۳۱۹/۳/۲۵ ش) فرزند حاجی رحیم رادسلطان از بنیان امور خیریه چون حوض انبار، حمام و مسجد جامع در مشهدریزه، و بانی روستای چهاربرجی و حوض انبار آن بوده است. عبدالقادرسلطان در سال ۱۲۷۵ شمسی به درجه سروان محلی مفتخر گردیده و از سوی حکومت قاجاریه برقراری امنیت در منطقه باخرز و میان ولایت به وی واگذار گردیده است. حاج رحیم رادسلطان بزرگ خاندان اسکندری و بانی اصلی روستای مشهدریزه است که در بحبوحه جنگ‌هایی قاجاریه با والیان هرات که تحت حمایت انگلستان بودند، به منطقه میان ولایت باخرز وارد شدند و اساس نظامی نو به مرکزیت آبادی تازه بنیاد مشهدریزه میان ولایت گذاشت و از این مرکز، ولایت باخرز کهن را اداره می‌کردند (ر.ک شکل ۷). فرزند عبدالقادرسلطان، محمدخان اسکندری (متوفی ۱۳۵۳/۵/۱۱ ش) است که از بنیان راه اصلی مشهدریزه به شهر تایباد است (راوی سالار یوسف جوزقانی).



شکل ۷: سنگ مزار حاج عبدالقادرسلطان فرزند مرحوم حاج رحیم رادسلطان و حاج محمدخان و حاج حیدرخان پسرانشان در مزار شاهزاده قاسم مشهدریزه (آرشیو نگارنده)

حاجی حیدرخان فرزند مرحوم حاجی عبدالقادرسلطان (زندگی ۱۲۹۴- ۱۳۷۶/۵/۴ ش) از بنیان مراکز آموزشی و مدارس نوین در مشهدریزه و روستاهای تابعه و نیز درمانگاه مشهدریزه در میان ولایت است (ر.ک: شکل ۷).

دوم رود «آغل سنگی aqhol sangi» که حوضه آبریز آن کوهپایه‌های مشهور به «زنگالی zengali» روستای پشته است. چشمه‌ی نگار در محدوده‌ی زنگالی است که کشاورزی و دامپروری محدودی ایجاد کرده است. در مسیر این رودخانه سد خاکی «آتشانه Ateshaneh» و قنات آتشانه‌ی جوزقان و نیز قنات قلعه‌ی

مقاله پژوهشی

قادرآباد تایباد قرار دارد. این رودخانه سرانجام به دشت «کَهْرَجِه Kahrejah» تایباد و از آنجا در دهانه‌ی دربند وارد «مسيله masileh» روستای فرمان‌آباد تایباد می‌شود و در نهایت از پایین دست شهر تایباد عبور و وارد «دَقّ دوغارون» می‌شود. از جمله مناطق حاشیه این مسیر، هشتادان است که روزگاری شامل هشتاد پارچه آبادی بوده است؛ یعنی هشتاد رشته قنات و تا نزدیک «زنده‌جان» هرات ادامه داشته که بر اثر قرارداد پاریس در زمان ناصرالدین‌شاه از ایران جدا شده است. هشتادان فعلی تایباد که در سال ۱۳۸۰ ش به علت قرار گرفتن در نقطه مرزی تخلیه شد و اهالی آن به محله «گُـرگ‌آباد» تایباد که امروزه به مؤمن‌آباد مسماست منتقل شدند، آبادی بود که معترضان به پیوستن به افغانستان به دستور ناصرالدین‌شاه در مرز جدید برای خودشان در داخل خاک ایران ایجاد کردند و گر نه از لحاظ تاریخی هشتادان منطقه وسیعی را شامل می‌شد که دارای هشتاد دان (رشته قنات) بود که تمامی دشت کرات تایباد فعلی و آبادی‌های حوضه هریرود را تا نزدیکی هرات در بر می‌گرفت. گُـرگ در فرهنگ باخرزیان زمانی که برای نام سرزمین به کار می‌رود به معنای زمینی است که دارای خاک رُس است و بر اثر آبیاری و عوامل فرسایش به حالت تَرک خورده در می‌آید.

قنات «سِفِدبَلا Sefedbala» کمی بالاتر از قنات علی‌آباد در نزدیکی روستای قومی (Qhumi) در شرق تایباد در نزدیکی مرز افغانستان، در این مسیر واقع شده است. از آنجا که زمین‌هایش کویر و شورزار بوده و سفید می‌زده به آن «سِفِد بَلا» می‌گفتند. امروزه آب دارد و کمی پایین‌تر از مزار و قنات «پیران شاداب» تایباد است. پیران شاداب از مشایخ چشتیه معاصر دوره ایلخانان هستند. قوم Qhoum در اصطلاح محلی به شن و ماسه‌هایی گفته می‌شود که باد جا به جا می‌کند یا همان ریزگردها. منابع آب قومی نخست قنات قومی است که به قدری آبش کم بوده که با وزیدن باد و آوردن شن و ماسه‌ها مسیر آن از قوم پر می‌کرده و مجبور می‌شدند که کشاورزان دائم آن را خالی کنند. دوم قنات قومی چه که از قنات قومی کوچکتر است (مصاحبه با غلامرسول استنی فرزند مرحوم کدخدا حاجی قربان، از خبره‌های محلی مسلط به جغرافیای تایباد در ۶۰ سال اخیر که در مورخه سوم مردادماه ۱۳۹۴ در روستای زلول فرمان‌آباد انجام شده است). زَلُول (Zelloul) مزرعه روستای فرمان‌آباد تایباد است که وجه‌تسمیه آن به علت آب کم قنات و زالوهای است که در آن است (همانجا).

دَرَبند نام دهی بزرگ در پنج کیلومتری جنوب تایباد در مسیر جاده خواف در همسایگی فرمان‌آباد است. نام دربند به معنی «دم دهانه» است؛ عده‌ای نیز بر این نظرند که این آبادی دارای آب فراوان بوده تا جایی که برای بستن «برغ آب» مجبور بودند دهقانان از درب استفاده کنند، به دربند مسمی شده است؛ به نظر می‌رسد که چون آب رودخانه فصلی مرغی‌آب که از دامنه‌های کوه‌های سرخر در حدود روستاهای پشته، درخت سیب ایل و بَرَقاکوه آبقه و کوه‌آباد جاری می‌شد به دهانه دربند می‌رسید و از طرف دیگر نیز آب رودخانه فصلی مَرغزار میان‌ولایت در این دهانه به هم می‌رسیدند و آب عظیمی را تشکیل می‌دادند، این برداشت شکل گرفته است. دربند در دو سده اخیر با سکونت طوایف عشایری ایل بهلوری که از حدود سیستان و بلوچستان به این منطقه مهاجرت نمودند، مسکون و آبادان گردیده است. درواقع طایفه بهلوری

مقاله پژوهشی

پس از جدایی هرات از ایران در سرحدات ولایت باخرز با هرات و خواف سکنی گزیدند و آبادی‌های دربند، رهنه، قلعه‌نو آبقه و بهلول‌آباد پلبد را در باخرز کهن بنیاد گذاشتند و نقش مرزداران را در نظم جدید ایفا کردند. قنات روستای دربند به «قفل و قلاورجای Qhofl O Qhalavarjay» مسمی بودند. وجه تسمیه قلاورجای از دو کلمه‌ی «قلعه‌وار» و «جای» گرفته شده است به معنی جا و مکان مردم.

کوه‌آباد روستایی در دامنه‌های شمالی کوه‌های سرخر به فاصله سی کیلومتر جنوب تایباد در همسایگی کرات در شرق، آبقه و قلعه‌نو آبقه در غرب، خواف در جنوب آن است. کوه‌آباد نامش را از کوهستان آبادش گرفته است.

سوم رود فصلی خواجه محمد چنار روستای پشته که پس از طی مسیر «درخت بیده Derakht bidah» و زمین‌های «مأوا Maava» و «کلاته شیخ» پشته به سد خاکی روستای پساوه‌ی (Pasaveh) تایباد می‌ریزد که وجه تسمیه‌ی روستای پساوه نیز به دلیل همین رودخانه است که پس‌آبه‌ی آن به آنجا ختم می‌شود. چشمه‌سارها و قناتی چون «خواجه محمد چنار» و «مأوا» و «کلاته شیخ» و «پساوه» در مسیر این رود هستند.

چهارم رودخانه‌ی فصلی است که از «مُرغی‌آب Morqhiab» پشته و «درخت سیب» روستای ایله تایباد جاری و وارد زمین‌های مزروعی روستای آبقه یا «أوقه» (Abqah/ Auqhah) و دشت کرات تایباد می‌شود. قنات‌های آبادی‌های مذکور در بستر این رودخانه واقع شدند. آبقه نامش از آب گرفته شده و به معنی «آبگاه» است. آبقه به معنای آبگاه (آوگه) و جای جوشش آب هست. از آن‌جا که در کوهپایه‌های کوه‌های سرخر و در دامنه‌ی قلّه «برقاکوه/ بُرقع کوه Barqhakuh/ Borqhaakuh» واقع شده و جزو مکان‌هایی است که ذخایر آب غنی در کوهستان آن واقع شده، طبیعی است که منبع آب قنات و چشمه‌سارها باشد و نام آبگاه (آبگیر) بر آن گذاشته شود. روستای آبقه دارای شش قنات به نام‌های سنگانجه Sanganjah، ملخ‌آب Malakhab، سیسته‌وی Sistahvay، پتو Petaou، کلان Kalan و یک قنات بایر به نام نادری Naderi هست که آب همه قنات‌ها دایر شیرین و قابل آشامیدن است. قنات‌های نادری قناتی است که در عصر نادرشاه حفر یا لایروبی شده‌اند (مصاحبه با حاجی سلیمانپور، در مسجد جامع روستای آبقه).

مهمترین رود باخرز کنونی نیز که به رود «رَوس/ رَیص Ravas» مسماست، سرچشمه‌های آن از کوه‌های سرخر است و منبع تغذیه‌کننده‌ی آن جویبارهای جاری از آن است. رود رَوس در جهت غربی- شرقی در شمال شهر تاریخی مالین است که در روزگار سلجوقیان مرکز ولایت باخرز بوده و نمونه عالی از شهرهای ایرانی است که به تدریج که شهر مالین ویران شده و سرانجام در دو سده اخیر با ورود اقوام هزاره و حاکمیت بر منطقه باخرز، در رَیص و شارس‌ستان شهر مالین کهن به ساخت و ساز پرداختند، آبادی جدید با عنوان «شهر نو» جای مالین کهن را گرفت و در مقابل «قلعه/ شهر کهنه» به «شهر نو» مسمی گردید. دهکده‌ی

مقاله پژوهشی

شهرنو (شهر کنونی باخرز) به دست محمدخان بیگلربیگی یکی از رؤسای ایل هزاره بناشده‌است (ییت، ۱۳۶۵: ۱۲۵).

دو رشته‌ی مهم رودخانه رَوس یکی از روستای ارزنه (Arzenah) جریان می‌یابد که آبشار و منطقه گردشگری آن مشهور است و دیگری از کال مسمی به «جعفرآباد» جاری می‌شود. در مسیر این رودخانه یکی از آبادی‌های مهم «دِشَتَو Deshtau» یا «دشتاب dashtab» است که نام خودش را از آب این رودخانه گرفته که در اکثر فصول سال دشت را در زیر آب داشته است. در پایین دست رود رَوس، سد شهید دهقان که به «بند پُل‌بند» مسمی است ساخته شده که اقتصاد کشاورزی مردم روستاهای پل‌بند، بهلول‌آباد پل‌بند و خیرآبادِ تایباد به آن وابسته است. نام روستای پُل‌بند از آب زیاد این رود گرفته شده که مجبور بودند برای بستن مسیر آب از پُل استفاده کنند. روستای خیرآباد در دهه چهل سده چهارده شمسی به همت حاج عبدالغفور رجبعلی‌زاده بنا شده است و نامش را از نیت خیرخواهانه بانی‌اش کسب کرده است.

رودخانه رَوس سرانجام پس از طی مسیری طولانی از «کال محسن‌آباد» شهرستان تایباد در نزدیکی شهر کاریز عبور می‌کند و از آبرفت آن دشت کاریز ایجاد و در نهایت وارد حوضه‌ی هریرود می‌گردد. از دیگر آبادی‌های مسیر رودخانه رَوس، علاوه‌بر شهرنو باخرز، آبادی‌های قلعه رباط، سلطان‌آباد، سُر‌ناباد (Sornabad)، سَورستان (Saurestan)، کَجَو (مخفف کَج‌آو Kajau) و سرخ‌آباد (Sorkhabad) در بالاویت باخرز، و سرداب، پیش رباط، آق‌ابک، محسن‌آباد، آرن‌چَه و کاریز در پایین‌ولایت هستند (فیض‌محمدی، نسخه خطی در اختیار نگارنده). برخی چون آق‌ابک و پیش‌رباط دیگر خالی از سکنه هستند. آق‌ابک از مناطقی در مرز تایباد و افغانستان است که دارای دریاچه‌ی نمک است. سَورستان، سَور به درخت سَرو گفته می‌شود و به معنی سَورستان است (اطلاعات محلی نگارنده).

کاریز که نام آن از قنات ایرانی گرفته شده است، از آبادی‌های تاریخی تایباد که در سال ۱۳۸۲ ش با ادغام با «سعدآباد» -که از آبادی‌های ایجاد شده توسط اقوام هزاره در دو سده اخیر است- به شهر ارتقا یافت. ده سعدآباد کاریز طبق گزارش تاریخچه ده کاریز ملک شخصی حاجی حسین آقا و حسن آقا فرزندان آقا کاظم مَلِک بوده است که توسط صاحبکارها یا مباشرین اداره می‌شده است. در سال ۱۳۴۳ شمسی طبق قانون اصلاحات ارضی به مدت پانزده سال به زارعین به اجاره داده شده است. این ملک با داشتن پنج حلقه چاه عمیق و نود زارع تقسیمی، جزو آبادترین املاک و پرآب‌ترین قنات پایین‌ولایت باخرز بوده است (گل‌محمدی، نسخه خطی).

کاریز امروزه در مرکز شاهراه آسیایی از گمرک دوغارون تایباد به سمت مشهد در پنج کیلومتری تایباد قرار دارد. مهمترین مزارع و قنات وابسته به کاریز عبارتند از: ۱- قنات فیض‌آباد که در زمان شجاع‌الملک و

مقاله پژوهشی

صولت‌السلطنه هزاره و پسر عموی صولت یعنی قهرمان‌خان آباد، و فیض‌آباد نامیده شده است که فیض آن به همه برسد. پس از آبادی فیض‌آباد قهرمان‌خان در آن‌جا ساکن شد و صولت در یوسف‌آباد که امروزه بخشی از شهر تایباد است. ۲- قنات شمس‌آباد در کاریز جایی که امروزه کارخانه آرد نگین تایباد ساخته شده است. شمس‌آباد چون در آفتاب کاریز قرار داشته است. ۳- قنات شورآب در زیر پای بیمارستان مرحوم توتونچیان که آب آن شور بوده است (مصاحبه با غلامرسول استنی، ۱۳۹۴/۵/۳).

فرهنگ آب و هوایی جامعه دهقانی باخرز کهن:

اَغل بستن ماه: حبابی که در اطراف ماه در شب ایجاد می‌شود و از نظر باخرزیان نشان آمدن باران است.

اَبر آفتو Aberaftau: نیمه ابری

اَفتو زَلّاق Aftauzellaqh: آفتاب شدید و سوزان

ایاس Ayas: صاف شدن هوا در شب بعد از برف که خیلی سرد است. حالت وارونگی هوا

باد بَرش Badbaresh: بارندگی همراه با وزش شدید باد

بارون جَرَجَری Barunjarjari: باران شدید. ضرب‌المثلی دارند باخرزیان که آهنگین می‌خوانند «بارون آمد جَرَجَر* ب پُشتِ خانه هاجَر* هاجَر عروسی داره* دُم خُروسی داره» و به این طریق از آمدن باران خوشحالی می‌کنند.

باد دوَلّخ Baddullakh: گردباد؛ طوفان

باد رُوْفَه Badrufah: بارش برف همراه با طوفان

بَرَقَک Barqhak: برق آسمانی

پَیَ Paya: توده هوا که همراه با رعد و برق هست.

پَی غُرْغَرَه Payaqhorqhorah: آسمان غُرْمَبَه، رعد

تَف باد Tafbad: باد سوزانی که در تابستان در باخرز می‌وزد.

تیر کِمون رستم Tirkemunrostan: رنگین کمان

جَلَه Jalah: تگرگ

خُشک خُنْکی Khoshkokhonoki: سوز و سرمای بدون بارش

خُنْک شدن هوا Khonok shodan hava: سرد شدن هوا

دَم دول Damdul: مه

دود و بَی دَم Dudobaydam: گرد و خاک

دوَلّخ Dullakh: گرد و خاک

سِل Sel: سِل. «سِل آماد و سِل آماد، سالار خِدْی (با) بِل (بیل) آماد» (نصیری، ۱۳۹۸: ۹۵).

شَتَرُوک Shataruk: باریدن باران شدید همراه با قطره‌های ریز

شُمال Shomal: نسیم خُنک

شُمور Shomur: نسیم؛ باد آرام

قِرَو Qherau: شَوْنَم؛ شب‌نم

قِرَو کردن: شَوْنَم کردن؛ شب‌نم کردن. خیزی و رطوبتی که در صبح بهار بر روی گیاهان می‌نشیند و با تابیدن آفتاب ناپدید می‌شود.

قُنْدِلَه قُنْدِلَه Qhondelahqhondelah: برف شدید با دانه‌های درشت باریدن

کَنْدَن هوا Kandanhava: خارج شدن توده هوا که نویدبخش صاف شدن هوا است.

نِزُم بار Nezombar: ریز ریز باران باریدن

نِغم داشتن Neqhmdashtan: به سکون غم؛ دم داشتن هوا و ظاهر شدن حباب در اطراف ماه در آسمان که نشان از نزدیک بودن رسیدن باران یا برف است در نزد باخرزیان.

وازدن هوا Vazedanhava: صاف شدن هوا

هوا شُمالی: صُبح زود یا عصر و دمدمای غروب که هوا خُنک‌تر است.

فرهنگ بادهای جامعه دهقانی باخرز

بادهایی که در ولایت باخرز قدیم می‌وزند از نگاه مردم میان‌ولایت باخرز شامل موارد زیر است:

«قَرَه‌باد Farahbad» که از سمت جنوب (خواف) و جنوب شرق (دربند) ولایت باخرز قدیم از فراه افغانستان می‌وزد و نشان از باران می‌دهد.

«قَبله باد Qheblebad» که از جانب قبله در سمت جنوب غربی به منطقه میان‌ولایت نفوذ می‌کند. مردم میان‌ولایت، قبله‌باد را نشان سال خشکی می‌داند. مثلی دارند بدین مضمون که «مِثال سالِ گِنْدَه نشانِ قبله بادَه».

«شَوْباده Shaubadah» که از سمت غرب منطقه میان‌ولایت را پوشش می‌دهد و از آنجا که از طرف روستای کوهپایه‌ای حسینی به منطقه می‌وزد به شوباده حسینی نیز مسمی است و برای مردم کشاورز میان‌ولایت از آنجا که نسیم شوباده در ماه میزان (مهرماه) ملایم می‌وزد بهترین زمان برای خرمن کوبیدن و «چَک‌زدن» خرمن‌ها و جداکردن دانه‌ها از کاه بوده است. این باد دارای برکات زیادی بوده و می‌باشد تا جایی که فضایی منطقه به شعر به توصیف آن پرداختند: «شمال غازه و باد حسینی/ لبان فاطمه و دندان خیری»

مقاله پژوهشی

از سمت شمال غربی «نشابور باد Neshaburbad» که از سمت نیشابور می‌وزد. نشابور باد همان بادهای غربی هستند که میان ولایت باخرز را در می‌نوردند. معمولاً نیشابور باد با باران‌های سیلابی همراه است. «سیه‌باد Seyahbad» که از سمت شمال و شمال شرق منطقه میان ولایت باخرز می‌وزد و بسیار سرد و همراه با برف و بوران و «خشک‌وخُنکی Khoshkokhonoki» است. در واقع سیه‌باد همان باد سرد سیبری است که در زمستان منطقه را تحت پوشش قرار می‌دهد. سیه‌باد به «سیه‌بوبک seyahboubak» نیز مسمی است (مصاحبه با آقایان محمدرضا طغانی، حاجی محمدکاظم سنگانی و حاجی غلامعلی برهانی از سالاران کشاورزی روستای جوزقان).

فرهنگ‌نامه کشاورزی باخرزبان

آو رَو Aurau: آبراهه؛ مسیر آب
آودار Audar: آبدار؛ کسی که مسئول آبیاری است.
آو‌کند Aukand: مسیری که توسط آب دچار فرسایش شده است.
باغ ترّه Baqhtarrah: پالیز
برَغ Barqh: دریچه یا دهانه‌ای که برای هدایت آب از شاهجوی به جوی‌های فرعی و از جوی‌های فرعی برای ورود به کُرت‌ها ایجاد می‌شود.
بَدَه Bedah: یونجه و علف توده و خشکیده شده با دست.
پا دَیرِگی Padayregi: دایره‌چی‌ها که در گذشته در مجالس عروسی دایره (دَیرَه) می‌زدند و مجلس را گرم نگه می‌داشتند، در فصل تابستان با حضور در سر آمیزهای خرمن‌های گندم و جو و کرابیه با نواختن دایره مُزدیشان را طلب می‌کردند که سالار از خرمن به آنها می‌بخشید. به این رسم در باخرز «پا دَیرِگی» گویند.
پارَو Parau: حق راهروی به اندازه‌ای که مالک زمین بتواند با پای پیاده یا همراه حیوانش برای شخم زدن زمینش از مرز یا حریم زمین همسایگان عبور نماید.
پَل Pal: ۱- کوه ۲- هر یک از کُرت‌های کشاورزی
پَخَل: پوشال گندم و جو

پَلکی Pelki: بیل بزرگی که دارای یک دسته چوبی است که در سرش خمیدگی دارد و با زنجیری که در دو لبه آن اتصال یافته به صورت زاویه‌ای ۴۵ درجه و در وسط آن دسته‌ی چوبی بیست سانتیمتری است که حلقه وسط زنجیر را به آن متصل می‌کند. در هنگام پَل‌کُنی (کُرت‌بندی) زمین، دسته چوبی یک و نیم متری پَلکی را سالار به عنوان «پَلکی زن» و دسته متصل به زنجیر را یک یا دو نفر از دهقانان به عنوان «پَلکی کش» می‌گیرند و کار «زدن پَلکی» را سالار و کار «کِشیدن پَلکی» را یک یا دو دهقان با کشیدن زنجیر با اهرم چوبی بیست سانتیمتری انجام می‌دهند.

مقاله پژوهشی

مَثَلی داریم در بین جامعه دهقانی باخرز که گفته می‌شود: «سه کار مرد را می‌کنه نَرَو، اول کَل کُنی، دویم پَل کُنی و سیوم ظالم درو» و از این سه کار به عنوان سخت‌ترین کارها در جامعه دهقانی باخرز نام برده می‌شود که باعث به تحلیل رفتن توان مرد می‌شود.

پُنگ‌چینی Pongchini: اصطلاحی در بین باغداران به معنی چیدن رَوَنه‌ها (پنگ‌های) اضافی و بدون میوه تاک‌های انگور

تَرَّک Tarrak: خربزه نارس

تَوَاق Tauqhach: ابزاری فلزی دارای دهانه نازک و تیز و قاچی که دارای دسته چوبی است جهت درو کردن گندم و جو.

تِخْتَه Tekhta: پیش؛ در کشاورزی نوین که زمین‌ها را «ردیف» می‌کنند، آن را در گرت‌های بزرگی تقسیم می‌کنند که به هر کدام یک تخته یا پیش گویند.

تِراز Teraz: بند یا خاکریز مرتفعی که کشاورزان برای عبور دادن آب قنات یا رودخانه تا زمین‌های کشاورزی ایجاد می‌کنند.

تِل Tel: استخر ذخیره آب قنات

تیش Tish: گاوآهن سنتی؛ آهن پیکانی نوک تیز که به دنباله جُغ چوبی نصب و برای شخم زدن زمین استفاده می‌گردد.

توک Tuk: مرتع و زمینی که در طبیعت دست‌نخورده باشد.

تُنک کردن: پهن کردن و گستردن؛ یگه کردن محصولات کشاورزی (چون پیاز، خربزه و هندوانه، چغندرقد) برای رعایت فاصله مناسب تا رشد کنند و بزرگ شوند.

جیم Jim: خاکی که به علت روییدن و ریشه زدن گیاه فِرَزگ در آن، در مقابل شدت آب مقاوم شده و از فرسایش خاک جلوگیری می‌کند.

جُغ Joqh: در جامعه قدیم باخرز از جُغ برای شخم زدن زمین استفاده می‌شد. جُغ را بر گردن حیواناتی چون گاو و الاغ می‌بستند و در دنبال آن «تیش» آهنی را می‌بستند و زمین را شیار می‌کردند. جُغ و «مَلَه» به ترتیب کار شخم زدن و هموارکردن خاک روی بذرها را انجام می‌دادند. زمانی که می‌خواهند باخرزبان سختی و زحمت کاری را نشان دهند از مَثَلی استفاده می‌کنند بدین مضمون: «اگر جُغ نَمِری (نمی‌روی) مَلَه برو».

جو و جَر Ju va Jar: جوی آب و تمامی متعلقات آن از جمله گُرسی و حریم جوی و بَرغ و کِشَو را شامل است.

چَرَه Charah: جوی‌هایی که برای کاشت درخت، یا محصولات پالیزی ایجاد می‌کنند.

چَک Chak: ابزاری چوبی با دسته چوبی و نیز حدود ده دوازده دندانه‌ی چوبی سی سانتیمتری که با نظمی خاص با روده‌ی گوسفند به اهرم چوبی وصل گردیده و برای جدا کردن کاه از دانه غلات توسط سالاران در فصل خرمن‌پاک‌کنی استفاده می‌شد.

مقاله پژوهشی

چغل Cheqhel: آلك يا غربالي كه چشمه‌ها و روزنه‌های بزرگتری دارد برای جداکردن غلات از ناخالصی و پس‌مانده‌های خشکیده سایر گیاهان که به «کَجَر Kajar» یا «زُنگ Zong» مسماست. خُرِیک Khorayk: زمینی که برای آیش شدن یک سال کاشته نشده است. خوش‌نشین: آفتاب‌نشین؛ کسی که حق نسق و مالکیت آب و زمین در روستا نداشته باشد. کارگران روزمزد فصلی

حوض: آب انبار

دِسَخَو Deskhau: مخفف دست + خَو؛ ابزاری فلزی با دهانه کوچک و پهن تیز که دارای دسته چوبی است که در کف دست (خَو) قرار می‌گیرد و برای «سَوَگُنِی» (چیدن علف‌های هرز) محصولات استفاده می‌شود. دِشْتِوون Deshtevoun: دشتبان

دِغَل Deqhal: زمین ناهموار

دَلْمُل Dolmol: میوه نیم رس؛ تروش مَیّین (نه ترش و نه شیرین)

دِیقون Diqhun: دهقان

راه عام: راهی که فقط چند نفر از همسایگان که در آن مسیر مالکیت دارند حق رفت و آمد دارند و لاغیر.

رَوَچَه Rauchah: انگور زودرس که انواع و رنگ‌های متنوعی دارد.

رِزَنه (رِزَنگی) Reznah: پُنگ‌ها و شاخه‌های خشک تاک‌های انگور را گویند.

رِسِیدَن Residan: به دست آمدن محصولات کشاورزی

رَوَنَه Raunah: شاخه‌های تازه روییده‌ی درختان میوه

زُنگ (Zong): بندهای ساقه‌های گندم و جو که از کاه درشت‌ترند.

سالار: مسئول یک صحرا

سَوَز کردن Sauz kerdan: روییدن

سَوَگُنِی Saukoni: چیدن علف‌های هرز از باغات و پالیزها و سایر مزارع کشاورزی

سِیَه‌قَاق Siyahqhaqh: قارچ سیاه غلات؛ نوعی آفت برای غلات

شار Shar: سرریز کردن آب قنات از جوی بر اثر جریان شدید

شیار Shiyar: شدیار؛ زمینی که شخم زده شده و برای یک سال بدون کاشتن برای آیش رها می‌شود.

شَهْرَند Shahrاند: مخفف شَهْر‌گَند به معنی آبادی و شهرآباد

صحرا: یک سهم از مزرعه عمومی یک قنات را گویند که دو تا هشت نفر دهقان به سرپرستی سالار در آن کار کشاورزی می‌کنند.

کاه‌خوره Kahkhoreh: نیم‌دایره هلالی که از کاه در زیر بادِ اَمَبِز غلات پس از چَک زدن ایجاد می‌شود.

کَپَچ (Kapch): فرسایش شدید دیواره داخلی جوی بر اثر شدت آب.

کَجَر (کَجَر): کاه‌های درشت و «زُنگ»‌ها و بندهای اضافی گیاهان

کَرَت Kart: پُل؛ کاله‌های کوچک یا بزرگ ایجاد شده برای کاشت و آبیاری زمین توسط کشاورزان

کَغ Kaqh: نارس

کَیل (kayl): پیمانه؛ سطلی که با آن غلات را پیمانه و میان شرکاء تقسیم می‌کنند.
کَجَغَر (kajqhar): دانه‌های نامرغوب و محکم نخود
کُرچه (Korcheh): مخفف کُرْتچَه؛ پَل یا کُرْت کوچک در کشاورزی که به آن «کَلَه/ کَالَه» هم گویند.
کُرسی Korsī: حریم دیوار باغ‌ها، شاهجوی و جوی‌های مشاع و مرزهای زمین‌ها
کُرَق (Korqh): گودال آب؛ برکه
کُرَقَند Korqhand: زمین گود.
کُندَه Kondah: چوبی که به جُغ وصل می‌شد و در اهرم سرِ آن «تیش» را می‌بستند و زمین را شخم می‌زدند.

گندم‌دَر: گندم نامرغوب و هَرز

گِردَنِ Gerdeni: در هنگام شخم زدن زمین در گردن حیوان یک پوشش نرم که داخل آن از پوشال گندم و جو پُر شده بود می‌بستند تا آسیب نبیند و در حکم ضربه‌گیر باشد، که به آن گِردَنِ می‌گفتند.
گِردون Gerdun: خرمن کوب سنتی. وسیله‌ای چوبی توپُر پَره‌دار که توسط نجاران و سالاران کشاورزی محلی تهیه می‌شد که با بستن آن به حیواناتی چون گاو و الاغ برای خرمن کوبیدن استفاده می‌گردید.
گیم (Gim): زمینی کشاورزی که بسیار سخت است.

لاش کردن Lash kerdan: پاک چیدن تمامی میوه‌های درختان و محصولات باغی و پالیزی. در اصطلاح یعنی چوریدن و به غارت و یغما بردن

لاشی Lashi: عمل جمع‌آوری پس‌مانده محصولات باغداران و کشاورزان توسط خوش‌نشینان (افراد بدون نِسَق و زمین) که با رضایت مالکان انجام می‌شود. مَثَلی در باخرز به این مضمون داریم: «باغدارِ یک باغ، بی‌باغ صد باغ» که بازگو کننده مفهوم واژه مذکور است که با طیب خاطر باغداران به خوش‌نشینان اجازه لاشی کردن پس مانده میوه‌ی درختانشان را می‌دهند.

لَرَه (Lorah): آب بُردِگی؛ فرسایش و خرابی که در مَج یا گِیَند یا کُرسی جوی و زمین کشاورزی ایجاد می‌شود.

لُوش Lush: جُلَبَک‌های داخل آب؛ کِش‌های سبزنگ داخل جوی آب

مَج Maj: مرز کُرْت‌ها و کُرْتچَه‌ها در زمین‌های کشاورزی

مردِ جوی Mardejuy: کسی که میرآب است و مسئولیت تقسیم آب و نگهداری از جوی را برعهده دارد.
میرآب را «میر آو Mirau» در باخرز خوانند؛ همچنین به کسی که جوی را لایروبی می‌کند مردِ جوی گویند.

مَلَه Malah: مالِه؛ تخته چوبی که جهت هموار کردن و پنهان کردن دانه در زیر خاک دنبال دیس (دیسک) تراکتور یا جُغ می‌بندند.

ممر عام Mamarr-e Am: راهی که عموم مردم حق عبور و مرور از آن را دارند.

مقاله پژوهشی

مینگال Mengal: ابزاری فلزی هلالی با دهانه‌ی باز و دسته‌ای چوبی تزئینی که برای درو کردن علف و جو و گندم استفاده می‌شود و نیاز به مهارت خاص دارد. سالار یوسف جوزقانی می‌سراید: «ما آمده‌ایم که درو ز مینگال کنیم/ چند روزی درو خرج خورا (خود را) کار کنیم/ ای بادهای گدا گوشه‌ای (گرسنه‌ای) که ما داریم/ هم‌اُزَر (همین قدر) خواداد (خواهد داد) که مورچه‌ای بار کنیم».

مِسِرِنج Meserenj: پیم؛ اهرم چوبی که بین «چومَلَه» و «کُندَه» و «جُغ» قرار می‌گرفت و کار آن شبیه کار میله فولادی یا پیچی است که در هنگام بستن گاواهن یا دیسک در قسمت اتصال به تراکتور قرار می‌گیرد که باز نشود.

نُهور کردن Nohurkerdan: به هدر دادن آب قنات

هَرَجَل Harjal: مخلوط؛ ناخالص؛ بوجاری نشده

پیشنهادهات

پیشنهاد می‌گردد که از مباحث این پژوهش فرهنگستان زبان و ادب فارسی و شورای فرهنگ عمومی در نام‌گزینی‌ها بهره ببرند؛ همچنین منابع طبیعی، طراحان طرح هادی روستایی و طرح جامع شهری در شهرستان‌های تایباد و باخرز از آن استفاده کنند.

نتیجه

یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که چگونه در گذر زمان، تحت تأثیر آب، جغرافیای زیستی و نوع معیشت مردمان و فرهنگ جوامع دهقانی شکل می‌گیرد و باعث ظهور گنجینه ارزشمند در فرهنگ دهقانی، ادبیات شفاهی و حقوقی هر منطقه‌ای می‌شود. آبادی‌ها نامشان شکل می‌گیرند و به مرور دچار تحول می‌شوند و هویت‌های سیاسی- فرهنگی جدیدی ظهور می‌کند؛ چه بسا مواردی که هویت اصلی تحریف می‌شود و از آن وزن و ارزش اصلی تنزل می‌یابد، چنانکه برای باخرز کهن این مسأله رخ داده است. امید است با تنظیم فرهنگنامه‌های جغرافیای زیستی هر منطقه و نگهداری آن در مراکز تصمیم‌گیر، در هنگام نام‌گزینی‌ها و تقسیمات جدید سیاسی، صاحبان امر از نظر کارشناسی ارائه شده در آن فرهنگنامه‌ها استفاده نمایند و تصمیمات را به صورت منطقی و عالمانه پیاده سازند. نام مالین نامی است بامسما که می‌شود بر شهر باخرز کنونی به مرکزیت شهرستان باخرز گذاشت.

تضاد منافع

بدین‌وسیله نویسنده اعلام می‌دارد که هیچ نفع متقابلی از انتشار این مقاله ندارد.

منابع

ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۹۳۸م)، *صورة الارض*، بیروت: دار صادر.

مقاله پژوهشی

ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله (۱۸۸۹م)، *المسالك الممالك*، بیروت: دار صادر افست لیدن.

ابن العمری، شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله (۱۴۲۳ق)، *مسالك الابصار فی ممالك الامصار*، ابوظبی: المجمع الثقافي.

ابن فقیه، احمد بن محمد بن اسحاق (۱۴۱۶ق)، *البلدان*، بیروت: عالم‌الکتب.

ادریسی، ابو عبدالله محمد بن محمد (۱۴۰۹ق)، *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، بیروت: عالم‌الکتب.

اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸ و ۱۳۳۹هـ)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، باتصحیح و حواشی و تعلیقات سیدمحمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.

اصطخری، ابراهیم بن محمد، *مسالك و ممالك*، قاهره: الهيئة العامة لقصور الثقافة.

بغدادی، صفی‌الدین عبدالمومن بن عبدالحق (۱۳۷۳ق/۱۹۵۴م)، *مرصد الاطلاع*، بیروت: دارالمعرفة.

جوزقانی، سالاریوسف (محمدیوسف محمدی)، دیوان سالاریوسف، نسخه غیرچاپی، گردآوری شده به کوشش عبدالرئوف نصیری جوزقانی.

خزاعی، حمیدرضا (۱۳۸۱)، *افسانه‌های خراسان - تایباد*، مشهد: نشر ماه جان.

حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۴۹)، *جغرافیای تاریخی قسمت ربع خراسان هرات*، به کوشش مایل هروی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م)، *تاریخ اسلام و وفیات مشاهیر و الاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج ۴۳، طبع ثانی، بیروت: دارالکتب العربی.

سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م)، *الانساب*، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: مجمع دائرةالمعارف العثمانیه.

سیفی هروی، سیف‌بن محمد بن یعقوب (۱۳۸۵)، *تاریخ‌نامه هرات*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ دوم، تهران: اساطیر.

فیض محمدی، محمدایوب، *تاریخچه ده کاریز*، نسخه خطی مؤلف.

صفری، شمسی و مرادی، رضا (۱۳۹۴)، *هزار و یک ترانه روستایی باخرز*، مشهد: انتشارات نسیم آبادی.

مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، *نزهت/القلوب*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، قزوین: حدیث امروز.

مقاله پژوهشی

مشایخی، محمدجواد (۱۳۸۸)، فرهنگ مردم تایباد و باخرز، با مقدمه محمدمهدی ناصح، مشهد: انتشارات محقق.

مقدس، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۴۱۱ق)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، چاپ سوم، قاهره: مکتب مدبولی.

مودودی، محمدناصر و تیموری، زهرا (۱۳۹۱)، میراث شفاهی شرق خراسان: گزیده گنجینه شفاهی تایباد، تهران: دیبایه.

مودودی، محمدناصر و تیموری، زهرا (۱۳۸۴)، گزیده‌ای از ادبیات شفاهی تایباد، مشهد: نشر ماه جان.

نقدی، رضا (۱۳۹۰)، جغرافیا و نفوس خراسان در عصر ناصری، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.

نصیری، عبدالرئوف و عطائی، دین محمد و نیک‌قدمی، حمیده (۱۳۹۸)، زبان دری زبان مادری مردمان باخرز قدیم با تأکید بر گویش میان‌ولایت باخرز، تهران: پالیز سخن.

نصیری جوزقانی، عبدالرئوف (بهمن ۱۳۹۵)، «توی‌نامه»، گاهنامه داخلی دبیرخانه فرهنگ و مفاخر تایباد، شماره اول.

یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابی عبدالله (۱۹۹۵م)، معجم البلدان، چاپ دوم، بیروت، دار صادر.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۴۲۲ق)، البلدان، بیروت: دار الکتب العلمیه.

ییت، چارلز ادوارد (۱۳۶۵)، سفرنامه کلنل ییت، ترجمه قدرت الله روشنی و مهرداد رهبری، تهران: انتشارات یزدان.

دوهفته‌نامه آوای خدمت (ویژه‌نامه باخرز). (۱۳۹۰)، دفتر نماینده مجلس شورای اسلامی شهرستان تایباد و تربت‌جام.

سالنامه‌های آماری:

سالنامه آماری شهرستان تایباد، ۱۳۶۸.

سالنامه‌های آماری شهرستان تایباد، ۱۳۷۶.

سالنامه آماری خراسان رضوی، ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰.

مصاحبه‌ها

مقاله پژوهشی

مصاحبه با آقای محمدرضا طغانی، حاجی محمدکاظم سنگانی و حاجی غلامعلی برهانی از سالاران کشاورزی روستای جوزقان در اردیبهشت ۹۷.

مصاحبه با حاجی قربانعلی برهانی و حاجی یعقوب محمدی از بادران کشاورزی و دامپروری روستای جوزقان در اردیبهشت ۹۷.

مصاحبه با غلامرسول استنی، در زلول تایباد، ۱۳۹۴/۵/۳.

مصاحبه با حاجی سلیمانپور، در مسجد جامع روستای آبقه همراه دبیرخانه مفاخر تایباد.

مصاحبه با حاج صلاح‌الدین نورمحمدی، روستای حسینی، زمستان ۱۳۹۵.

مطالب مربوط به روستای پشته و حوضه‌ی رودخانه مرغی‌آب حاصل مشاهدات و نیز مصاحبه‌های تدریجی نویسنده با حاج محمود اسماعیلی، استاد عبدالرحمان نیک‌محمدی، ملاعبداله سلیمانی، آخوند ملاموسی امراللهی، عبدالرحمان سلیمانی، خواجه عبدالرحمان شیخ جامی و شراف‌الدین نیک‌محمدی در فاصله سالهای ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۶ است.

Reference

- Ebn-e Houqhal, Abolqhasem Mohammad. (1938). Souratolarz. Bayrout: Dar-e sader.
- Ebn-e khordadbeh, Abolqhasem Obaydallah Ebn-e Abdallah. (1889). Bayrout: Dar-e sader offset Liden.
- Ebn-e Alomari, Shahabaldin Ahmad Ebn-eYahya Ebn-e Fazl Allah. (2003). Masalek Alabsar fi Mamalek Alamsar. Abouzabi: Almajmae ALthaqhafah.
- Ebn-e Faqih, Ahmad Ebn-e Mohammad Ebn-e Eshaqh. (1996). Alboldan. Bayrout: Alamalkotob.
- Edrisi, Aboabdallah Mohammad Ebn-e Mohammad. (1990). Nozhat Almoshtaq fi Ekhteraqh-e Alafaqh. Bayrout: Alamalkotob.
- Esfezari, Moeinaldin Mohammad. (1960&1961). Raozat Aljannat fi Aosaf-e Madinat-e Herat. Edite By Sayyed Mohammadkazem Emam. Tehran: University of Tehran.
- Estakhri, Ebrahim Ebn-e Mohammad. Masalek va Mamalek. Qhahereh: Alhayat-e Alammat-e Lqhoshur-e Althaqhah.
- Baqhdadi, Safi Aldin Abdalmomen Ebn-e Abdalhaqh (1954). Marased Alettela. Bayrout: Daralmarefat.
- Jowzeqhani. Salaryousof (Mohammadyousof Mohammadi). Divan-e Salaryousof. Non-print version. Compiled by Abdalraouf Nasiri Jowzeqhani.
- Khazaei, Hamidreza. (2003). Afsanehayeh Khorasan- Taybad. Mashhad: Nashr-e Mahjan.
- Hafez Abrou, Abdallah Ebn-e Lotfallah. (1971). Joqhrafia-e Tarikhi qhesmat robah Khorasan Herat. By Mayel Herevi. Tehran: Bonyad Farhng Iran.

مقاله پژوهشی

Zahabi, ShamsAldin Mohammad Ebn-e Ahmad. (1993). Tarikh Eslam Va Vafeyat Mashahir Va Alalam. Research By Omar Abdalsalam Tadmori.(Vol 43). Second edition. Bayrout: Daralketab Alarabi.

Samani, Abousaeid Abdalkarim Ebn-e Mohammad. (1962). Alansab. Reserch By Abdalrahman Ebn-e Yahya Almoallemi Alyamani. Haydarabad: Mjma-e Dayerat Almaaref Alothmania.

Sayfi Heravi, Sayf Ebn-e Mohammad Ebn-e Yaqhub. (2007). Tarikhname Herat. Correction by Qholamreza Tabatabaeimajd. Second edition. Tehran: Asatir.

Fayzmohammadi, Mohammadayyub. Tarikhcheh Deh Kariz. Author's manuscript.

Safari, Shamsi & Moradi Reza. (2016). Hezar Va Yak taraneh Roustaei Bakharz. Mashhad: Nasimabadi.

Mostaufi, Hamdallah. (2003). Nozhat Alqholub. By Mohammad Dabirsiyaqhi. Qhazvin: Hadith Emrouz.

Mashayekhi, Mohammad Javad. (2010). Farhang-e Mardom Taybad Va Bakharz. introduction by Mohammad Mahdi Naseh. Mashhad: mohaqqgqeqh.

Mqhdesei, Abu Abd Allah Mohammad Ebn-e Ahmad. (1992). Ahsan Altaqhasim Fi Maarefat Alaqhalim. Third edition. Qhaherah: Maktab Madbouli.

Maududi, Mohammad Naser Va Timuri, Zahra. (2013). Mirath Shefahi Sharqh-e Khorasan: Gozideh Ganjineh Shefahi Taybad. Tehran: Dibayeh.

Maududi, Mohammad Naser Va Timuri, Zahra. (2006). Gozidehei az Adabiyat Shefahi Taybad. Mashhad: Nashr-e Mahjan.

Naqhdi, Reza. (2012). Joqhrafiya Va Nofus-e Khorasan Dar Asr-e Naseri. Mashhad: Bonyad Parhusheshaye Eslami Astan Qhods Razavi.

Nasiri Jowzeqhani, AbdAlraouf Va Ataei, Dinmohammad Va Nikqhadami, Hamideh. (2020). Zabn Dari Zaban Madari Mardoman Bakharz Qhadim Ba Takid Bar Guyesh Miyanvalayat Bakharz. Tehran: Paliz Sokhan.

Nasiri Jowzeqhani, AbdAlraouf. (2017). Touynameh. Gahnameh Dakheli Dabirkhaneh Farhang Va Mafakher Taybad. N 1.

Yaqhut Hemavi, Shahab Aldin Abi AbdAllah. (1995). Moaja Alboldan. Second edition. Bayrut: Dar-e Sader.

Yaqhubi, Ahmad Ebn-e Abi Yaqhub. (2002). Alboldan. BayrotL Dar-e Alkotob Alelmiyeh.

Yeit, charlz E. (1987). Safarnameh Kolenel Yeit. Translation By Qhodrat Allah Raoshani Va Mehrdad Rahbari. Tehran: Yazdan Publications.

Dofaslnameh Avaye Khedmat (Virhehnameh Bakharz). (2012). Daftar Nemayandeh Majles SHuraye Eslami Shahrestan Taybad Va Torbat Jam.

Statistical yearbooks

Statistical Yearbook of Taybad city, 1989.

Statistical yearbooks of Taybad city, 1996.

مقاله پژوهشی

Statistical Yearbook of Khorasan Razavi province, 2006 and 2011.

Interviews

Interview with Mr. Mohammad Reza Taghani, Haji Mohammad Kazem Sangani, and Haji Gholam Ali Borhani, of agricultural Salaran In the village of Jowzeqhan. May 2018.

Interview with Haji Ghorbanali Borhani and Haji Yaqhub Mohammadi, agricultural and livestock Badars In village of Jowzeqhan. May 2018.

Interview with Gholamrasul Steni, in Zellul of Taybad. 2015.

Interview with Haji Solaymanpour, in MasjedJame Abqha village, along with the Taybad Honorary Secretariat.

Interview with Haj Salahaldin Noormohammadi, Hosseini village, 2017.

The material related to the village of Poshtah and the Morqhiyab River basin is the result of observations and interviews conducted by the author with Haji Mahmoud Esmaili, Ostad AbdAlrahman Nikmohammadi, Mollah AbdAllah Soleimani, Akhond Mollah Musa Amrollahi, AbdAlrahman Soleimani, Khajeh AbdAlrahman Sheikh Jami, and Sharaf al-Din Nikmohammadi between 2003 and 2017.